

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

اصغر طاهرزاده

۱۳۸۸

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم / طاهرزاده، اصغر. - اصفهان: لب‌المیزان،

۱۳۸۸.

۱۰۴ ص.

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۲۶۰۹-۱۷-۸

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- شیطان. ۲- شیطان -- جنبه‌های قرآنی. ۳- جادوگری (اسلام). ۴- جادوگری -

- جنبه‌های مذهبی -- اسلام. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۷

BP ۲۲۶/۱/ط۲ ج ۱۳۸۸

۱۶۹۵۴۲۸

کتابخانه ملی ایران

جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

اصغر طاهرزاده

چاپ: پردیس

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی: شکیا

تاریخ انتشار: ۱۳۸۸

حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

طرح جلد: گروه فرهنگی المیزان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

تلفن: ۷۸۵۴۸۱۴-۰۳۱۱

۱- گروه فرهنگی المیزان

همراه: ۰۹۱۳۱۰۴۸۵۸۲

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان

فهرست مطالب

مقدمه	۷
جلسه اول	۹
زمینه‌های پذیرش شیطان یا ملک	۱۱
بدن مظهر قدرت روح	۱۴
کتک خوردن از خیالات	۱۶
تأثیر روان بر جسم	۲۰
درجه‌ی وجودی جنیان	۲۳
جنیان و سرعت انتقال اشیاء	۲۶
سحر و بی‌نتیجه‌بودن آن	۳۱
جایگاه چشم‌زخم	۳۳
سحر؛ حرکتی به سوی باطل	۳۹
چگونگی احضار روح	۴۱
جلسه دوم	۴۵

..... جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

- ۴۷ راه تشخیص خرافه از حقیقت
- ۴۹ مراحل آشنایی با عالم غیب
- ۵۲ چگونگی کنترل خیال
- ۵۳ رازهای غیبی شیطانی
- ۵۷ جایگاه هیپنوتیزم
- ۶۰ موقتی بودن تأثیر هیپنوتیزم
- ۶۱ جایگاه انرژی درمانی
- ۶۴ جایگاه بخت بستن
- ۷۱ جایگاه دعانویس
- ۷۴ رؤیت بصری جنیان
- ۸۷ جایگاه خواب و رؤیا
- ۸۹ رؤیاها، یا خواب‌های حق
- ۹۴ نقش عقاید در رؤیا
- ۹۸ تغییر اسم؟!

مقدمه

باسمه تعالی

واقعیت این است که همیشه انسان‌ها در صدد بودند از رازهای عالم وجود آگاهی یابند تا بتوانند از تأثیر و نقش آن‌ها در زندگی خود بهره گیرند و با ملکوت عالم مأنوس باشند. قرآن نیز انسان‌ها را به این امر تشویق کرده و فرموده: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...»^۱ و علاوه بر این؛ قرآن با تشویق مؤمنان به تدبّر در آیات کتاب خداوند عمیق‌ترین و دقیق‌ترین اسرار و سنن واقعی عالم وجود را در اختیار انسان‌ها قرار می‌دهد تا عطش رازآموزی انسان را به صورتی صحیح سیراب کند. ولی از آن جایی که خداوند در مقابل هر غذای حلالی غذای حرامی نیز قرار داده تا معلوم شود چه کسی طالب حق است و چه کسی طالب ارضای نفس اماره، در مورد توجه به غیب هم موضوع همین‌گونه

است، و انسان‌های گرفتار نفس اماره بدون آن که بدانند؛ نحوه‌ی رویکردشان به راز و امور غیبی، رویکردی وهمی و بی‌ثمر می‌باشد، که نمونه‌های این رویکرد انحرافی را در جادوگران می‌توان ملاحظه کرد. نویسنده‌ی محترم در این کتاب سعی کرده به کمک قرآن و روایات و دلایل حکمی، تفاوت این دو رویکرد را روشن نماید تا نه تنها مرز خرافه با حقیقت روشن شود، بلکه خواننده با معارف بلندی در موضوع امور غیبی آشنا گردد و إن شاء الله بتواند با پیگیری آن امور جهت زندگی خود را هرچه بیشتر به سیره‌ی اولیاء دین علیهم‌السلام نزدیک کند.

گروه فرهنگی المیزان با امید به این که عزیزان در دل این بحث متوجه افقی از معرفت حقیقی خواهند شد درصدد تدوین مباحث انجام‌شده به صورت کتاب موجود برآمد. امید است قدمی در راستای هرچه نزدیک‌شدن به معارف حقیقیه‌ی الهی برداشته باشیم.

گروه فرهنگی المیزان

جلسه اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پس از سلام؛ ضمن تشکر از این که دعوت ما را پذیرفتید اجازه دهید سؤالاتی که در ذهن شرکت کنندگان مطرح است، خدمتان عرض شود و سپس جنابعالی جواب بفرمایید.

سؤالات عبارتند از:

- ۱- نقش سحر در زندگی انسان‌ها چه اندازه است؟ آیا می‌توان از طریق سحر سرنوشت انسان‌ها را تغییر داد؟
- ۲- آیا چشم‌زخم حقیقت دارد، و افرادی هستند که توان چشم‌زدن داشته باشند؟

۳- جایگاه احضار روح در معارف اسلامی کجاست؟

۴- کیفیت و حکم هیپنوتیزیم چگونه است؟

زمینه‌های پذیرش شیطان یا ملک

همان‌طور که می‌دانید و قرآن هم به ما خبر داده است بالاخره مجموعه‌ای از قوای غیبی در عالم موجود است که اگر بخواهیم انواع آن‌ها را بشماریم به این صورت است که متوجه باشیم، اصل همه غیب‌ها حضرت غیب الغیوب یعنی حضرت رب العالمین است، خداوند غائبی

است که تمام عالم تحت تأثیر و سیطره‌ی اوست. ملائکه نیز از حقایق غیبی‌اند که بر عالم و آدم تأثیر می‌گذارند و علاوه بر تدبیر عالم، به اولیاء الهی نیز کمک می‌کنند. از جمله قوای غیبی عالم که می‌توانند تأثیرگذار باشند، جنیان هستند، حالا چه از جهت مثبت و چه از جهت منفی. جنّیانی را که نقش منفی دارند شیاطین می‌نامند. و باز از جمله موجودات غیبی که می‌توانند تأثیرگذار باشند، نفس انسان‌ها است، بعضی از انسان‌ها می‌توانند بر روح و روان سایر انسان‌ها تأثیر بگذارند.

می‌توان از وجودات غیبی، درست استفاده کرد، همچنان که می‌شود از انوار آن‌ها محروم شد. همان‌طور که می‌توان از خدا استفاده کرد و قلب را آماده پذیرش انوار الهی نمود، می‌شود با پشت کردن به دین الهی، از انوار حضرت رب‌العالمین محروم شد. حال اگر خود را از انوار الهی محروم کردیم، قوای غیبی منفی جای آن را می‌گیرد. زیرا همان‌طور که این یک قاعده است، که: «دیو چون بیرون رود فرشته درآید»، عکس آن هم قاعده یک است که: «فرشته چو بیرون رود دیو درآید» دیو همان شیطان است.

هیچ‌وقت نمی‌شود قلب و فکر ما بدون یک نیروی خیالی حرکت کند، ما همیشه بر اساس قوای خیالیه کارهایمان را انجام می‌دهیم. به عنوان نمونه؛ قبل از این که بلند شویم و به این جلسه بیاییم، یک تصور خیالی از این‌جا داریم که بر اساس آن بدن را حرکت دهیم تا بیاییم این‌جا. حال آن صُوَر خیالی که عامل حرکت ما است یا بر اساس تجلی نور الهی بر قوه‌ی خیال ما به وجود آمده، یا بر اساس وسوسه‌های شیطان ایجاد شده است، خیال ما خالی از یکی از آن دو نمی‌باشد. اگر زمینه‌ی پذیرش نور الهی

ضعیف شد، شیطان با تحریک قوه‌ی وهمیه فعالیت خود را شروع می‌کند و با وعده‌های دروغ ما را به مسیری که می‌خواهد می‌کشاند.

قرآن می‌فرماید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۱ و چون روز حساب برپا شد شیطان می‌گوید: خدا به شما وعده داد، وعده‌ی راست، و من به شما وعده دادم، و خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم و اجابت نمودید پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید، من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید، من به آنچه از قبل برای خدا شریک می‌دانستید، کافرَم. آری ستمکاران عذابی پرورد خواهند داشت.

طبق آیه‌ی فوق شیطان در آن شرایط دارد می‌گوید خودتان بد بودید و زمینه‌ی پذیرش نور الهی را در وجود خود از بین بردید، من را چرا ملامت می‌کنید. چون اهل جهنم در قیامت به شیطان می‌گویند: چرا ما را گمراه کردی؟ می‌گوید: من شما را گمراه نکردم، در این گمراهی خودتان را ملامت کنید، من دیدم شما پذیرای وعده‌های من هستید، جلو آمدم، باز بیشتر پذیرای وعده‌های من بودید، بیشتر جلو آمدم. گاهی آنقدر طرف پذیرای شیطان می‌شود که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام: «اتَّخَذُوا

الشَّيْطَانُ لِأَمْرِهِمْ مِلَاكًا وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ شُرَكَاءَ فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَانظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِاللِّسِنَتِهِمْ فَركَبَ بِهِمُ الزَّلْزَلَ وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ»؛^۲

شیطان را معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آن‌ها را دام خود قرار داد و در دل‌های آنان تخم گذارد، و جوجه‌های خود را در دامانشان پرورش داد. با چشم‌های آنان می‌نگریست، و با زبان‌های آنان سخن می‌گفت. پس با یاری آنها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می‌گوید. حضرت می‌فرماید ممکن است کسی روح و عقل و قلبش، همه و همه در دست شیطان قرار می‌گیرد.

بدن مظهر قدرت روح

برای جواب به سؤالات عزیزان لازم است نکاتی را به عنوان مبنا طرح کنیم تا راحت به جواب برسیم، از جمله مبناها که باید بدان توجه داشت توجه تأثیر نفس یا من انسان است بر تن او، شما نفسی دارید که بر «تن» شما تأثیر می‌گذارد. حتی وقتی به جهت ترس، قلبتان شروع می‌کند بزند «من» شما می‌ترسد و تحت تأثیر آن است که قلب گوستی شما شروع به تپش‌های غیر عادی می‌کند. اینقدر نفس آدم روی تن او تأثیر دارد که تن

مظهر بسیاری از حالات من او می‌شود، تا آن‌جا که گاهی با تحریک بدن توسط «نفس» تازه معلوم می‌شود چه قدرتی داشته‌ایم، مثلاً هیچ‌وقت فکر نمی‌کردید بتوانید از روی جوی آب جلوی خانه‌تان بپرید. ده سال آن‌جا زندگی می‌کردی و هیچ‌وقت تصور پریدن از روی آن را هم نداشتی، اما وقتی یک گرگ دنبالت کرد دیگر معطل نمی‌شوی که از روی پل بروی آن طرف، با تمام نیرو از روی جوی آب می‌پری آن طرف، حتی دو متر هم آن طرف تر می‌پری، بعد هم از خود می‌پرسی این قدرت را از کجا آوردم؟ این قدرت را «من» شما در بدن شما ایجاد کرد. «من» ترسید و برای دفع خطر چنین قدرتی را به بدن داد.

گاهی کسی که صرع دارد با یک حرکت چند نفر را که دست او را گرفته‌اند پرت می‌کند آن طرف، چون با تحریک من یا نفس او بدن‌اش چنین قدرتی پیدا می‌کند که به طور عادی هیچ‌وقت بدن و ماهیچه‌هایش چنین قدرتی ندارند، ولی چون روح او فوق‌العاده تحریک شده و از تعادل خارج گشته است دیگر نمی‌تواند با عقلش آن تحریک را کنترل کند. در همین رابطه می‌گویند: «دیوانه‌ها زور دارند» به خاطر این‌که «من» آدم‌ها قدرت فوق‌العاده دارد ولی عقل تأثیر آن را بر بدن کنترل می‌کند، حال اگر عقل در میدان نبود دیگر قدرت نفس انسان در کنترل عقل نخواهد بود.

کتک خوردن از خیالات

«من» انسان‌ها آن قدر قدرت دارد که می‌تواند از فاصله‌ی دور قطار در حال حرکت را نگه دارد. آن مرتاض با دستش نمی‌تواند قطار را نگه دارد، اما با تمرکزِ قوای نفس روی قطار می‌تواند این کار را بکند، تمرکز یعنی جمع کردن قوای نفس. البته مدت‌ها طول می‌کشد تا بتواند نفس خود را عادت به تمرکز بدهد. حال با توجه به چنین قدرتی که در نفس هر کس هست، انسان می‌تواند از آن قدرت به صورت مثبت و یا منفی استفاده کند، مؤمنینی که نفس خود را متمرکز می‌کنند و قدرت آن را ظاهر می‌نمایند، اهل کرامت می‌شوند، و غیر مؤمنین در همان رابطه اهل فتنه و فساد می‌شوند.

مبنا یا موضوع دومی که باید مورد توجه قرار گیرد که به یک اعتبار ادامه همان نکته اول است، موضوع تأثیر *مَنْ* روی تن است. این قدر گاهی *مِنْ* انسان روی تن آدم تأثیر می‌گذارد که با ساختن خیالات و رشد آن‌ها موجب می‌شود که هر چه تصور می‌کند بر روی بدن‌اش محقق شود. این در حالی است که انسان در تعادل نباشد و عقل او روی خیالاتش کنترل نداشته باشد.

نقش خیال بر روی تن بسیار عجیب است. مثلاً اگر طرف در خانه تنها نشسته است، یک مرتبه فکر کند که نکند یک دزد از دیوار بالا بیاید. در این حال اگر عقل و ایمان او به کمک آیند که مگر خدا تو را تنها می‌گذارد، خدا خودش کمک می‌کند؛ همین توکل انسان به خدا نمی‌گذارد آن خیال رشد کند. اما اگر عقل و ایمان در صحنه نبود و آن

خیال همچنان رشد کرد و باز قدرت گرفت و رشد کرد، یک مرتبه طرف آن دزد را بالای دیوار می‌یابد. اگر باز خیال کرد که حالا می‌آید و یک کتک محکم به من می‌زند، می‌یابد که آن دزد آمد و شروع کرد او را زدن، و اگر خیال کرد طوری او را زد که تمام بدنش سیاه شد، می‌یابد که بدنش سیاه شد. بعد که آن خیالات رفت و آشنایان آمدند می‌بینند که واقعاً بدن او سیاه شده و می‌پذیرند که دزدی آمده و او را کتک زده و بدن او را سیاه کرده است. در حالی که او از خیالات خودش کتک خورد، آن خیالات آن قدر قوی بود که روی بدن او تأثیر گذارد. بنده خودم موردی را می‌شناختم که می‌گفت: جینان آمدند و محکم با دست روی صورتم زدند، و فردا صبح جای پنج انگشت روی صورتم کبود بود. این همان کتک خوردن از خیالات نفس خود است. عموم مردم اینقدرها خیالاتشان را رشد نمی‌دهند، چون با توکل و ایمان و عقل آن را کنترل می‌کنند، ولی انسان‌های معمولی از خیالاتشان تأثیر می‌گیرند و اگر در یک تنهایی قرار گرفتند که کاملاً خیالاتشان امکان رشد کردن پیدا کرد تأثیر شدیدی از آن می‌گیرند.

قدیمی‌ها می‌گفتند زن‌هایی را که تازه زایمان کرده‌اند تنها نگذارید، جینان می‌آیند او را اذیت می‌کنند. هم راست می‌گفتند، هم دروغ. راست می‌گفتند چون واقعاً این خانم در آن حالت ضعف بدنی پیش آمده و تنهایی، خیالاتش را نمی‌توانست کنترل کند، و لذا صورتی را در بیرون برای خود می‌ساخت و از آن تأثیر می‌پذیرفت، دروغ است چون واقعاً چیزی در بیرون نبود، او در خیالات خود آن را می‌ساخت. آدمی که

ضعیف شود نیروی کنترل خیالش تحلیل می‌رود، خیالش تحریک بیشتری پیدا می‌کند. نمونه‌ی ساده این حالت را وقتی در روز به شدت خسته شده‌اید و شب می‌خواهید بخوابید تجربه کرده‌اید. هر چه می‌خواهید بخوابید، خیالاتان نمی‌گذارد، چون بدن ضعیف است تأثیر خیالات بیشتر است. خیالاتان در شرایط خستگی بدن قوی‌تر از شرایط عادی تأثیر می‌گذارند. اما اگر بدن‌تان در شرایط عادی باشد، خیالات که می‌آیند قدرت کمتری در تأثیر گذاری دارند. از قدیمی‌ها شنیده‌اید که می‌گفتند در حمام‌ها اگر صبح زود می‌رفتیم جنیان را می‌دیدیم. چون اولاً؛ وقتی تنها در حمام بودند جنیان را می‌دیدند زیرا تنهایی؛ خیال‌پرور است. ثانیاً؛ در آن فضا به جهت بخار زیاد، اکسیژن به اندازه کافی موجود نبود و لذا به بدن فشار می‌آورد و قوه‌ی وهمیه قوی می‌شد، وقتی قوه وهمیه قوی شد انسان هر چه را انتظار دارد می‌سازد، آنقدر هم شدید می‌سازد که از آن تأثیر می‌گیرد. طرف می‌گوید خودم دیدم در جنگل که بودم از لابلای درخت‌ها یک مرتبه کسی آمد و شروع کرد به زدن من، و این هم جای مشت او، و واقعاً به اندازه جای مشت صورت او ورم کرده است، شما می‌مانید که آخر اینجا جایی نیست که کسی پنهان شده باشد و بعد هم بیاید این بنده خدا را کتک بزند. غافل از این که او در آن تنهایی با رشد خیالات، از خودش کتک خورده، من او آنقدر قدرت دارد که به این شکل بر بدن او تأثیر بگذارد. در حالی که ما این تأثیرات را به پای انسان یا جنی می‌گذاریم^۳. البته نمی‌خواهم وجود جن را رد کنم، فعلاً می‌خواهیم

۳- عین این حالت در رابطه با عقیده به «بختک» مطرح است که شخص با پیش فرض‌هایی

نقش قوای نفس روشن شود، تا آرام آرام برسیم به جایگاه جن و ملک و سحر. موقعی که طرف از خیالات خود تأثیر می‌گیرد آن قدر به خیال خود اجازه‌ی رشد داده است که آن خیال می‌تواند روی بدنش او هم تأثیر گذارد. حتماً شنیده‌اید طرف خواب رفیقش را دید که صحرای محشر است رفیقی که در جهنم بود، جلو او را گرفت که یک ریال از تو طلبکار هستم بده و گرنه نمی‌گذارم از پل صراط به سوی بهشت رد شوی، گفت این جا که پول ندارم، گفت پس بگذار برای اینکه یک کمی خنک شوم انگشتم را بگذارم روی بدنت، از سوز تماس انگشت او روی بدنش فریاد کشید و بیدار شد، دید راستی راستی آن جای بدنش زخم شده است و به شدت می‌سوزد. آری خیال طرف، به عالم قیامت سیر کرد و تحت تأثیر آن عالم قرار گرفت و آن تأثیر را به بدن منتقل کرد. بدن او که به قیامت نرفت، بدنش در رختخواب خوابیده بود، روحش به قیامت رفت و از آن عالم متأثر شد ولی بدنش زخم شد.

در فرانسه برای این که ثابت کنند روان انسان بر بدنش تأثیر می‌گذارد در محکمه و در جلو زندانی مجازات او را این چنین قرار دادند که باید آهن گداخته‌ای را روی دستش بگذارند، برای اجرای حکم در زندان و جلوی فرد زندانی کوره‌ای حرارت‌زا آوردند و میله‌ای را هم در کوره گذاشتند تا خوب داغ و قرمز شد، دست‌های فرد زندانی را همان‌طور که

که دارد در شرایط جسمی، روحی خاصی که ذهن او بیشتر تحت تأثیر خیالاتش می‌باشد، تصور می‌کند موجودی بر روی او افتاده است و به او فشار می‌آورد، بدون آن که بختک واقعیت خارجی داشته باشد.

نگاه می‌کرد به تخت بستند، و پس از آن چشمش را بستند- بندهی خدا در ذهن خود تصور می‌کرد که می‌خواهند آهن قرمز را روی دستش بگذارند- بعد میله آهن قرمز را نزدیک دستش آوردند، ولی یک میله‌ی آهن سرد را روی دستش گذاشتند، یک دفعه فریاد زد، سوختم و بعد هم دستش تاول زد. از این طریق تأثیر روان بر بدن را نشان دادند.

تأثیر روان بر جسم

ابن سینا بحث بسیار خوبی دارد که ما در جای دیگر به طور مفصل عرض کرده‌ایم.^۴ می‌گوید تخته‌ای با عرض یک موزائیک و طول مثلاً ده متر را بر سطح زمین قرار دهید و به یک نفر انسان عادی بگوئید بر روی آن حرکت کن، امکان این که پایش از روی تخته رد شود بسیار بسیار کم است. ولی اگر همین تخته را بر روی ارتفاع چهارمتری قرار دهید، به طوری که زیر آن تخته خالی باشد و آن شخص بخواهد روی آن حرکت کند، امکان سقوط او بسیار بیشتر است. زیرا در حالت دوم تصور افتادن در او قوی‌تر است و گاهی آنقدر آن تصور شدید می‌شود که طرف گمان می‌کند سقوط واقع شد و لذا بدن خود را مطابق آن سقوط تغییر حالت می‌دهد و در نتیجه سقوط می‌کند. یعنی اول در ذهن خود افتادن را تصور کرد، و سپس به ماهیچه‌هایش عکس‌العملی مطابق سقوط کردن را دستور داد و در نتیجه به جهت حرکت ماهیچه‌ها سقوط کرد. در صورتی که در

۴- به قسمت سؤال و جواب‌های کتاب «علل زلزله تمدن غرب» و یا به نوشتار «شیعه و

تمدن‌زایی» از همین نویسنده رجوع شود.

حالت عادی عکس آن واقع می‌شود، یعنی اول ماهیچه‌ها توان مقاومت ندارند و سپس طرف سقوط می‌کند. ابن سینا با این حرفش، نکته‌ی مهمی را متذکر می‌شود. حتماً شنیده‌اید که او یک پزشک بزرگ است، او می‌فهمد که بسیاری از بیماری‌ها را اول روح پذیرفته است که بیمار شود بعد آن را به بدن‌اش تحمیل می‌کند، در واقع به بدن‌اش می‌گوید چرا بیمار نمی‌شوی.

عین قاعده فوق را در بقیه مسائل روحی و خیالی می‌توانید مشاهده کنید. فارابی و محی‌الدین و امثال آن‌ها می‌گویند اگر کسی قاعده خیال را بشناسد بسیاری از اسرار تفکر برایش حل و روشن می‌شود. می‌بیند نقش خیال تا کجاها گسترش دارد، و روح ما با قدرت فوق‌العاده‌ای که دارد، چگونه بر جسم ما تأثیر می‌گذارد.

با توجه به قدرت فوق‌العاده‌ی روح، اگر این روح، الهی شود با چنین توان و استعدادی می‌تواند نه تنها در بدن خود بلکه در خارج از بدن خود نیز مؤثر باشد. خدا به هیچ‌وجه دشمن ما نیست، دوست ماست، روحی که از خدا نور بگیرد روی جسم هم که اثر گذارد تأثیرش موجب متعادل شدن جسم می‌شود، مضافاً این که آن روح، روحی می‌شود دارای حکمت و بصیرت. اگر روح از خدای حکیم بصیرِ علیمِ محبوب تأثیر نگیرد، از خیالات و وهمیات شیطانی تأثیر می‌گیرد و در نتیجه میل‌های غیر متعادل در آن سر بر می‌آورد و همان میل‌ها را به بدن خود نیز سرایت می‌دهد.

روح اگر از ملک تأثیر بگیرد مثل آن‌ها «عباد مُکرم» می‌شود، اما اگر انسان در پیچه‌ی روح خود را به سوی وسوسه باز کرد، شیطان داخل

می‌شود، وقتی شیطان آمد، بستگی دارد که شما چطور دعوتش کنید اگر کم دعوتش کنید، و نور ملائکه را به کلی در خود خاموش نکرده باشید جنگ بین ملک و شیطان در جان شما شروع می‌شود، گاهی غلبه با آن است و گاهی غلبه با این.^۵ مثلاً ملک به قلب الهام می‌کند که خدا انسان را تنها نمی‌گذارد، به خدا توکل کن و اضطراب به خود راه نده، چیزی نمی‌گذرد شیطان می‌آید و وسوسه می‌کند که نه آقا اگر دیر بجنبی بدبخت می‌شوی، با رشوه هم که شده باید این کار را بکنی، باز ملک با الهاماتش به دادمان می‌رسد و باز شیطان با وسوسه‌هایش فکر ما را به دست می‌گیرد و همین‌طور جنگ بین ملک و شیطان هست تا این که یا قلب ملکی می‌شود یا شیطانی. عموماً از چهل سال به بعد تکلیف آدم‌ها معلوم می‌شود. اگر انسان بیشتر میدان را به شیطان داد، اینقدر او جلو می‌آید تا تمام قلب را شیطانی کند. حالا که تمام قلب انسان شیطانی شد، دیگر خودش را کاملاً در اختیار شیطان می‌گذارد، که کار جادوگران حرفه‌ای از این قرار است. از این‌رو جادوگری حرام است چون جادوگر کارهایی می‌کند که شیطان به کمکش بیاید و در همین رابطه مجبور می‌شود به هر پستی و رذالتی تن دهد. یکی از همین‌ها که عجیب هم زحمت کشیده بود چندین سال رفته بود آمریکا از آن جادوگران آمریکایی درس گرفته بود بعد هم رفته بود شیراز به قول خودش چهارسال هم در شیراز آموزش دیده بود، آنقدر ظاهرش خراب بود که نگاهش هم که می‌کردی شیطنت

۵- برای تحقیق بیشتر در رابطه با جنگ بین ملک و شیطان به کتاب «هدف حیات زمینی

آدم» از همین نویسنده، جلسات ۱۵ تا ۱۹ رجوع فرمائید.

را در نگاهش می‌دید و اذیت می‌شدی. استاد شیرازی‌اش که یک خانم بوده به او دستور داده بود باید مدتی خون بخوری و در مدفوع خود بنشینی - تا روحش پست شود و بتواند با شیطان‌ها مرتبط گردد - شهید مطهری «رحمة الله علیه» در تفسیر سوره جن می‌فرماید: روی هم رفته جنیان نسبت به انسان‌ها در درجه‌ی وجودی پائین‌تری هستند. حال شما حساب کنید شیطان‌ها که از جنیان پست هستند چه اندازه پائین می‌باشند و برای ارتباط با آن‌ها چقدر باید روح را پست کرد.

درجه‌ی وجودی جنیان

جنی‌ها به عنوان موجودات مختار، هم صنف خوب دارند و هم صنف بد. اما چه خوب و چه بد، از نظر درجه‌ی وجودی، نسبت به انسان در درجه‌ی وجودی پایین‌تری هستند و اگر کسی بخواهد با آن‌ها ارتباط برقرار کند باید پایین بیاید. به همین جهت در سوره جن مشخص است که رسول خدا ﷺ مستقیماً با جنیان ارتباط برقرار نکردند بلکه خداوند به پیامبر ﷺ خبر می‌دهد و می‌فرماید: «قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا»؛^۶

ای پیامبر! بگو به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم که به راه راست

هدایت می‌کند پس به آن ایمان آوردیم و هرگز کسی را شریک پروردگاران قرار نخواهیم داد.

با این وصف؛ جادوگران با بدترین جنیان و شرورترین آن‌ها ارتباط برقرار می‌کنند. قرآن در مورد جنس شیطان و شخصیت او می‌فرماید: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۷ و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، او از گروه جن بود، پس از فرمان پروردگارش سرپیچید. آیا با این حال او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن‌ها دشمن شمايند و چه بد جان‌شینانی برای ستمگرانند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید: اولاً؛ شیطان از جنس جنیان است، با توانایی‌های خاصی که جنیان دارند. ثانیاً؛ از امر بندگی پروردگارش سر باز زده است. چون شیطان جادوگران را مال خودش می‌داند، در راستای هدف فاسدی که آن‌ها دارند کمکشان می‌کند. البته دو نوع جادوگر داریم؛ جادوگران قلبی که به واقع جادوگر نیستند و بیشتر با حدسیات کار می‌کنند و خیالاتی را به افرادی که به آن‌ها رجوع می‌کنند القاء می‌نمایند و آن‌ها هم از سر سادگی می‌پذیرند. ولی بعضی از جادوگران به کمک شیاطین کارهایی از دستشان برمی‌آید، قرآن در رابطه با جادوگران نوع دوم می‌فرماید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ

سَلِيمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا، يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ، وَمَا أُنزِلَ عَلَيَّ الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يَفْرُقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ»^۱؛ که یهودیان آنچه را که شیطان در رابطه با سلطنت سلیمان گفتند، پیروی کردند، در حالی که سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان‌ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند. و نیز از آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود پیروی کردند با این که آن دو فرشته هیچ کس را تعلیم سحر نمی‌کردند مگر آن که قبلاً به او می‌گفتند ما وسیله‌ی آزمایشی برای شما هستیم پس زنهار کافر نشوی ولی آن‌ها از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند، هر چند بدون اذن خدا نمی‌توانستند به وسیله سحر به احدی زیان برسانند. و خلاصه چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً یهودیان دریافته بودند که هر کس خریدار این متاع باشد در آخرت بهره‌ای ندارد، و هر چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

بحث مفصل این آیه را به بعد موکول می‌کنیم. ولی عنایت بفرمایید که خداوند در آیه‌ی فوق می‌فرماید: شیاطین به مردم سحر می‌آموزند.

پس موضوع نقش شیاطین در آموزشِ سحر به جادوگرانِ واقعی چیزی است که قرآن نیز روی آن صحنه می‌گذارد.

جنیان و سرعت انتقال اشیاء

قرآن می‌فرماید: وقتی هدهد برای حضرت سلیمان علیه السلام خبر آورد که یک خانمی در قوم سبا هست با این خصوصیات، حضرت فرمودند چه کسی می‌تواند تخت او را این‌جا بیاورد؟ دو کس بلند شدند یکی عفریت جن، و دیگری جناب حضرت عاصف بن برخیا. عفریت یعنی شرور، معلوم است یکی از جنیانِ شرور در خدمت حضرت بوده و حضرت او را اسیر کرده بودند و از این طریق نقش ایمان را در اسیر کردن جنیانِ شرور به ما می‌نمایاند. آیا شیاطین باید سر به سر ما بگذارند یا ما باید کاری کنیم که آن‌ها تحت قدرت ما باشند؟ قرآن می‌فرماید: «قَالَ عَفْرَيْتُ مَنْ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِي أَمِينٌ»^۹ عفریت جن گفت: من می‌توانم تخت آن خانم را قبل از آن که از جای‌تان بلند شوید و جلسه تمام شود بیاورم، پس معلوم می‌شود جنیان چنین توانی دارند، منتها توانایی‌های آن‌ها در زمان انجام می‌گیرد و به همین جهت گفت: قبل از این که جلسه‌تان تمام شود آن تخت را می‌آورم. در حالی که عاصف بن برخیا عرض کرد قبل از آن که چشم‌ت به هم بخورد می‌آورم. یعنی کار عاصف در بی‌زمان و در عالمی فوق عالم ماده صورت می‌گیرد. عرض بنده آن است که این آیه نشان می‌دهد جنیان می‌توانند با

سرعت زیاد چیزی را جابجا کنند. حتی شنیده‌اید که گاهی می‌گویند چیزهایمان که گم شده، جنی‌ها برده‌اند، دروغ نیست، البته بعضی‌ها خودشان یادشان می‌رود چیزهایشان را کجا گذاشته‌اند، بیخودی گردن جنی‌ها می‌گذارند اما بالأخره جنی‌ها می‌توانند این کار را بکنند.

اخیراً خواهری فریب خانمی را خورده بود که کارهای غیرعادی انجام می‌داد و به او گفته بود می‌خواهم شما را با امام زمان علیه السلام آشنا کنم، او را به جمکران می‌برد و می‌گفت به من دستور داده‌اند باید با پای برهنه دور مسجد جمکران بدویم. این خانم می‌گفت در مسیری که از اصفهان به طرف قم می‌رفتیم یک مرتبه همان‌طور که پهلوی من نشسته بود لباسش عوض شد. بنده عرض کردم این با جنی‌ها ارتباط دارد. ابتدا نمی‌پذیرفت و این کارها را حمل بر کرامت می‌کرد، می‌گفت مثلاً همان‌طور که داخل اتاق ایستاده یک دفعه چادرش عوض می‌شود، یا برای ما میوه تازه می‌آورند که مثلش در بازار نیست. می‌گفت: کفش‌هایمان گم شد، بعد از چند روز گفتم: کفش‌ها زیر مبل خانه مادرتان است. بنده براساس همان کاری که عفریت جن انجام داده عرض کردم این با جنیان ارتباط دارد و هیچ کرامتی هم در کار نیست، به او بی‌محلئ کنید و گرنه پای جنیان را خودتان در زندگی‌تان باز می‌کنید.

اصلی با ریاضت‌های سخت، پدر خود را در می‌آورند تا با جنیان مرتبط شوند تا آن‌ها خبرهایی نیمه‌کاره و به‌درد نخور را برای آن‌ها بیاورند و شما را به خودشان مشغول کنند. شما از خود نمی‌پرسید اگر این

جادوگران کاری می‌توانستند بکنند، اول برای خودشان می‌کردند، پس چرا اکثر آنها فقیر و بدبخت‌اند؟

با دقت در آیه ۱۰۲ سوره بقره که عرض شد در مورد جادوگران می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ»؛ آنها هرگز نمی‌توانند ضرر بزنند «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر این که خدا بخواهد. زیرا این سنت خداست که آدم‌های نادان تنبیه شوند، حال سنت تنبیه آدم نادان صورت‌های مختلف دارد، یک صورتش این که ماشین به او می‌زند، یا دزد اموال او را می‌زد، یکی از صورت‌های تنبیه خدا این است که با مسئول اداره‌اش درگیر می‌شود و او حقوقش را کم می‌کند، یکی هم این که از طریق جادوگران ضربه می‌خورد. پس یکی از راه‌هایی که خدا آدم‌ها را تنبیه می‌کند از طریق جادوگر است، نه اینکه جادوگر همه کاره است و هر کاری خواست می‌تواند بکند. مگر دزد همه کاره است، چرا دزد به دلش می‌افتد این ماشین را ببرد، چرا ماشین دیگری را نمی‌برد، اینها همه روی حساب است و همه در مسیری که خداوند اذن بدهد انجام می‌شود، و اذن خدا هم بی‌حکمت نیست. شما می‌بینید این ماشین جلوی فلانی که رسید ترمزش برید. بنده در موردی که در فکر بودم این بنده خدا چه طوری از موقعیتی که برای خود ایجاد کرده نجات پیدا می‌کند، خبردار شدم تصادف کرده، چون فهمیدم خداوند در عین تنبیهی که به او کرده شرایط نجات او را از آن موقعیت فراهم نموده است خیلی خوشحال شدم. آن تصادف؛ ظاهرش تصادف بود ولی باطنش تنبیه خداوند بود و به اذن او هم انجام شد. حالا آن راننده چه کاره است که باید سبب این تصادف شود و از آن طریق

تنبیه شود، آن هم حکمت خاص خود را دارد. زیرا بالآخره دنیا آنچنان است که «وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا بِأِذْنِهِ»^{۱۰} یک برگ فرو نمی‌افتد مگر به اذن خدا.

پس یکی از راه‌هایی که خداوند برای بعضی‌ها به عنوان تنبیه قرار داد از طریق جادوگران و جنیان است. البته این‌ها آزاد نیستند که بتوانند هر بلایی سر هر کس بیاورند، درست است قدرت ما به جنیان نمی‌رسد، اما قدرت خدا به آن‌ها می‌رسد. پس نباید خودمان را در مقابل قدرت جادوگران دست‌بسته بدانیم و فکر کنیم خداوند سرنوشت ما را در دست آن‌ها قرار می‌دهد. یکی بگوید نکند فلانی دارد برای من جادو می‌کند، مگر دست خودش است! اگر خدا مصلحت بداند و زمینه را ما با بی‌ایمانی خود فراهم کرده باشیم، طبق مصلحت الهی، خداوند از آن طریق ما را تنبیه می‌کند، راه نجات هم برگشت به بندگی خدا است و راضی بودن به آنچه خداوند برای ما مقدر کرده است. اگر بنا نیست خدا مرا تنبیه کند، هیچ جادوگری نمی‌تواند کاری بکند، خودتان شنیده‌اید که جادوگران می‌گویند فلانی ضد جادو است. نه، او ضد جادو نیست، به جادوگران باید گفت: شما فکر می‌کنید آنجایی که جادو می‌کنید، جادو بود که اثر کرد ما خودمان با آرزوهای دنیایی زمینه‌ی تأثیر جادوی شما را فراهم کردیم.

آری خداوند می‌فرماید: شیطان و قبیله‌ی او شما را می‌بیند و شما آن‌ها را نمی‌بینید؛ «...إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...»^{۱۱} ولی با این که

۱۰ - سوره انعام، آیه ۵۹.

۱۱ - سوره اعراف، آیه ۲۷.

می‌فرماید آن‌ها شما را می‌بینند، در جای دیگر ما را متوجه می‌کنند نه تنها وسعت دید آن‌ها محدود است و به عمق عقل‌ها و قلب‌ها دسترسی ندارند، حتی به حریم مادی اولیاء الهی نیز نمی‌توانند وارد شوند. قرآن می‌فرماید: «فَلَمَّا قُضِيَنا عَلَيْهِ الْمَوْتُ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانَوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ»^{۱۲} پس چون مرگ را بر سلیمان مقرر داشتیم جز موربانه که عصای او را به تدریج می‌خورد افراد را از مرگ او آگاه نگردانید، پس چون [سلیمان] فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند در آن عذاب خفت‌آور باقی نمی‌ماندند.

از آیه‌ی فوق بر می‌آید که اگر ما اجازه‌ی ورود به جنیان ندهیم از بسیاری از احوالات و افکار ما غافل‌اند و می‌توان با وارد شدن در قلعه‌ی شریعت الهی از تیررس حیل‌های آن‌ها به دور بود. این‌طور نیست که فکر کنیم حال که آن‌ها ما را می‌بینند و ما آن‌ها را نمی‌بینیم آن‌ها اجازه داشته باشند به راحتی وارد حریم شخصی ما شوند و با ما مقابله نمایند.

جالب است که جنیان طبق آیه‌ی فوق اقرار می‌کنند که؛ «لَوْ كَانَوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ» اگر از غیب آگاهی داشتیم در عذاب خوارکننده گرفتار نمی‌ماندیم. این می‌رساند که اولاً؛ این‌ها جنیان شروری بوده‌اند که حضرت سلیمان عليه السلام آن‌ها را در اسارت خود درآورده

بودند. ثانیاً؛ با همه‌ی زرنگی که داشته‌اند نفهمیدند حضرت سلیمان علیه السلام رحلت کرده‌اند.

لازم است در رابطه با نقش جادوگران، سخن خدا را یک اصل بگیریم که می‌فرماید: «وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» هیچ جادوگری، هیچ ضرری به کسی نمی‌تواند برساند، مگر به اذن خدا. پس اشکال در ما است که زمینه تأثیر شیطان را در خود فراهم می‌کنیم.

سحر و بی‌نتیجه‌بودن آن

در جواب این که سؤال فرمودید چرا سحر حرام است، عرض می‌کنم سحر یک نوع جهت‌گیری است به طرف عوامل غیرالهی و لذا هم فعل ساحر حرام است، هم فعل آن کس که نزد ساحر می‌رود. حتی از ظاهر آیات برمی‌آید که سحر از مشروب خوردن و قمار کردن بدتر است. و چون در سحر جهت ساحر و شخصی که به ساحر رجوع می‌کند، غیر الهی است به هیچ نتیجه‌ای نخواهند رسید. زیرا قرآن می‌فرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»^{۱۳} ساحر هیچ وقت نه رستگار می‌شود و نه نتیجه می‌گیرد و نه نتیجه می‌دهد، هر جا بیاید. چون آن ساحرانی هم که حرفه‌ای هستند با ضعیف‌ترین و بی‌خودترین جنیان ارتباط دارند، جنیان فهمیده و عاقل هیچ‌وقت به جادوگران اعتنا نمی‌کنند. مگر آدم‌های ضعیف و نفهم در بین ما انسان‌ها کاری می‌توانند بکنند که جنیان نفهم بتوانند کاری بکنند؟ در دنیای خودمان آدم‌های سودجو و خودخواه

می‌توانند به آدم‌های ساده و ضعیف و بی‌دین زور بگویند. در رابطه با جن‌ها هم آن‌هایی که ساده‌تر و ترسو هستند به تسخیر جادوگران در می‌آیند، آن‌هایی که می‌شود با حيله و تهدید در اختیار گرفت. خود جن‌ها هم از این تسخیرها که به دست جادوگران انجام می‌شود ناراحتند، مثل آدم‌هایی که از دست ارباب خود ناراحت‌اند ولی توان و هنر مخالفت ندارند، لذا جنیان تسخیر شده اگر در فرصتی توانستند به خود جادوگران ضربه بزنند حتماً می‌زنند. آقای ایوبی قاضی در کتاب «سفینه‌الصادقین» قضیه‌ای را نقل می‌کنند از فردی که چند جن در اختیار داشت و از این طریق بقیه را مورد آزار و اذیت قرار می‌داد و در یک غافلگیری همان جن‌ها او را خفه کردند.

باید متوجه بود که همه‌ی ما در معرض امتحان هستیم و لذا در مشکلاتی قرار می‌گیریم تا معلوم شود در مشکلات و مصیبت‌ها به کجا رجوع کنیم، پس از مدتی مشکلات می‌روند، حال اگر به غیر خدا رجوع کرده باشیم در این امتحان روسیاه می‌شویم، همان‌طور که رضا خان و صدام آمدند و رفتند و روسیاه شدند و عده‌ای مثل مرحوم مدرس «رحمة‌الله‌علیه» و حضرت امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» تحت تأثیر قلدری آن‌ها قرار نگرفتند و روسفید شدند، ولی عده‌ای هم به همان‌ها پناه بردند و روسیاه شدند، در سایر امور هم قضیه از همین قرار است.

عده‌ای در مشکلات به فالگیر پناه می‌برند و به ظاهر هم کارشان درست می‌شود، غافل از این که علت رفع مشکل آن‌ها به آن جهت بود که مدت امتحانشان به سر آمد، اما با رجوع به فالگیر و جادوگر در رویارویی

با آن مشکلات، روسیاه شدند. مگر می‌شود از طریق حرام کسی به نتیجه برسد؟ مثل شاه که به نتیجه نرسید، شاه هم مگر ساواک درست نکرد؟ مگر جوانان ما را شکنجه نکرد تا آن‌ها را از جلو راه خود بردارد؟ ولی با این کار سرنوشت خود را بدتر کرد و روز به روز خود را به سقوط نزدیک‌تر نمود.

آیه‌ای که عرض شد روشن می‌کند که ساحر هیچ موقع و در هیچ شرایطی نه برای خودش می‌تواند کاری بکند و نه برای بقیه.

جایگاه چشم‌زخم

پرسیده‌اید آیا چشم زخم تأثیر دارد؟ بله چشم زخم تأثیر دارد، قرآن هم به آن اشاره دارد و می‌فرماید: «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْزُقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^{۱۴} محققاً آن‌ها که کافر شدند وقتی قرآن را شنیدند نزدیک شد با چشم‌های خود تو را به زمین بیندازند و گفتند او دیوانه است - در حالی که این حرف‌ها همه از شدت خشمشان بود - و قرآن چیزی جز ذکر الهی برای عالمیان نیست. رسول خدا ﷺ در تفسیر آیه فوق فرمودند: «چشم زخم، حق است»^{۱۵} نیز می‌فرماید: «إِنَّ الْعَيْنَ لَتُدْخِلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَتُدْخِلُ الْجَمَلَ الْقَدْرَ»^{۱۶} چشم‌زخم؛ مرد سالم را در قبر و شتر سالم را در دیگ می‌کند.

۱۴ - سوره قلم آیات ۵۱ و ۵۲.

۱۵ - المیزان ذیل آیه فوق در بحث روایات.

۱۶ - جامع الأخبار، ص ۱۵۷.

حالا بر شخصیتی مثل پیامبر ﷺ اثر نمی‌کند بحث دیگری است. مگر می‌شود روح قدرتمند رسول خدا ﷺ تحت تأثیر روح‌های تنگ قرار گیرد؟ آری روح‌ها می‌توانند بر همدیگر تأثیر گذارند ولی شرطش آن است که آن روح‌ها از همدیگر تأثیرپذیر باشند.

در موضوع چشم‌زخم قضیه از این قرار است که بعضی از روح‌ها در عین تنگ‌نظری، در تمرکز روی موضوعی رشد کرده‌اند، همان‌طور که بعضی از روح‌ها در عین وسعت، در تمرکز روی موضوعی رشد کرده‌اند. این که می‌فرمایند: نگاه به صورت مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) ثواب دارد، به جهت بهره‌مندی از روح متعالی آن حضرت است. چون روحی که پشت این صورت قرار دارد آن‌قدر با برکت و نسبت به بقیه دلسوز و مهربان می‌باشد که انسان با نظر به آن حضرت از آن روح متأثر می‌شود. یا این که می‌گویند به دیدن ارحام بروید تا روحتان تغذیه شود، چون ارحام نظر لطف به ما می‌کنند و روحمان وسعت می‌یابد. ائمه (علیهم السلام) که جای خود دارد، حتی علمائی که روی خود زحمت کشیده‌اند می‌توانند آنچه‌چنان روح انسان را تحت تأثیر قرار دهند که میل او تغییر کند. یکی از رفقای خوب ما می‌گفت دلم می‌خواست از یک سلسله افکار راحت شوم ولی زورم به خودم نمی‌رسید، خدمت یکی از علماء رفتم و عرض کردم حاج آقا شما به من بفرمائید این افکار را از ذهنم دور بریزم. آن عالم قضیه دستش بود به من دستور دادند که دیگر آن‌طور فکر نکنید و آن افکار را دور بریزید. رفیق ما می‌فرمود بعد از آن دیگر آن فکرها از ذهنم رفت. آری تأثیر افکار بر افکار یک واقعیت است ولی اکثر آن‌هایی که دنبال فالگیر و

رمال و احضار روح می‌روند تاوان جدا شدن از روح اولیاء و علماء ربانی را می‌دهند. از منبر و مسجد و روحانی جدا شدن آرام‌آرام کار را به رجوع به فالگیر، رمال و جادوگر و شیطان می‌کشاند. روح انسان طوری است که نیاز دارد با بقیه ارتباط برقرار کند، حتی در سیر و سلوک این قدر که ارتباط با استاد مؤثر است کتاب مؤثر نیست، کتاب در مرتبه دوم است، چون تأثیر جنبه‌های روحانی استاد واقعی سرعت سیر را بیشتر می‌کند.

همان‌طور که روح‌های پاک می‌توانند از خود انوار معنوی القاء کنند و عزم‌ها را در توجه به معنویات زیاد نمایند و در نتیجه انسان قدرت تمرکز در مسائل توحیدی نصیبت شود، بعضی روح‌ها چون در مسائل پست متمرکز شده‌اند، می‌توانند روح افراد را تحت تأثیر تنگ نظری خود قرار دهند و در نتیجه بدن انسان چون تحت تأثیر روح است، آسیب ببیند. شاید طرف خودش نداند که حسود است ولی وقتی امکاناتی را در زندگی شما دید نمی‌تواند تحمل کند، روحی که شدیداً به حسادتش میدان بدهد به طوری که سختش باشد که مثلاً شما عینک خود را عوض کرده‌اید، به عینک که نگاه می‌کند، شرایط از بین رفتن آن پیش می‌آید، یا می‌شکند و یا گم می‌شود و ...، این روح مثل یک مرتاض که سال‌ها روح خود را روی موضوعی متمرکز کرده، شده با این فرق که روح خود را در توجه به افراد متمرکز کرده‌اند و در اثر آن تمرکز و آن حسادت در برخورد با دیگران - حتی ناخودآگاه - بر روح افراد تأثیر می‌گذارند به طوری که جسم آن‌ها هم تحت تأثیر قرار می‌گیرد، و یا روح آن‌ها به سوی جهتی سیر می‌کند که موجب هلاکتشان می‌شود. به همین جهت به ما فرموده‌اند

امکانات خود را خیلی به نمایش نگذارید. امیرالمؤمنین علیه السلام از کودکی مکرر پیش می آمد که چشم هایشان درد می گرفت. به طوری که ایشان در جنگ خیبر در آن شبی که فردایش خیبر را فتح کردند، آنقدر چشم شان درد می کرده است که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند؛ فردا پرچم را به کسی می دهم که کرّار است و فرّار نیست. اصحاب می گویند به همه کس فکر می کردیم به غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام. پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکشان را بر چشمان امیرالمؤمنین علیه السلام مالیدند. حضرت علی علیه السلام می فرمایند؛ دیگر برای همیشه چشمانم خوب شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با این عمل روح امیرالمؤمنین علیه السلام را تحت تأثیر روح خود قرار دادند. در خاطرات آیت الله بروجردی داریم که ایشان در دوره میانسالی چشمان ضعیف می شود و خیلی غصه می خورند که مطالعه و تحقیقاتشان مختل شده است، می گویند در بین دسته عزاداران امام حسین علیه السلام که گِل روی سرشان مالیده بودند یک کمی از آن گل ها را به چشمانم مالیدم و تا سن ۸۰ سالگی دیگر نیازی به عینک نداشتند. چون از طریق گِل های سر عزاداران سیدالشهداء علیه السلام به نور آن حضرت متصل شدند و روحشان تحت تأثیر نور حضرت سیدالشهداء علیه السلام، به نحو بهتری قدرت تدبیر بدنشان را پیدا کرد.

عرضم این بود؛ روحی که بیست سال است حسادتش را مدام رشد داده است آنقدر در تنگ نظری رشد کرده که وقتی به شما نگاه می کند بر جسم و روح شما تأثیر می گذارد.

در مورد میدان عمل انسانی که قدرت چشم زخم زدن دارد موضوع بر همان اساسی است که خداوند در مورد ساحران فرمود که: «وَمَا هُمْ

بِضَّارَيْنَ بِهٖ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^{۱۷} آن‌ها نمی‌توانند به احدی ضرر برسانند مگر به اذن خدا. همان‌طور که شما از دیگر عوامل ممکن است به اذن الهی ضربه بخورید، چشم‌زخم هم از آن عوامل است، زمینه‌ی تأثیر در شما باید فراهم باشد، مثل سرما خوردگی که زمینه تأثیر ویروس آن در شما باید باشد، و یا مثل فریب خوردن از افراد که با تحریک خیال انسان را فریب می‌دهند. ریشه‌ی تمام این تأثیرات، در تأثیرپذیری روح در خود انسان است. کسی که توکلش به خدا کم است بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و به اسباب‌های دنیایی امیدوار می‌شود. روحی که با خدای واحد به نحو مطلوب مرتبط نیست، جهت روحش در آرزوهای دنیایی پراکنده است و لذا عزم واحد ندارد، و جهت روحش به همان اندازه ضعیف می‌شود و تحت تأثیر روح فردی قرار می‌گیرد که قدرت چشم‌زخم دارد.

مگر می‌شود هم چشم‌زخم نخوری و سحر و جادو هم بر تو اثر نکند و هم سجده و رکوع طولانی نداشته باشی؟ اکثر مردمی که به نحو مطلوب به عبادت نمی‌پردازند عموماً از شیطان بازی می‌خورند، حال یا جادوگران بازیشان می‌دهد یا خیالاتشان تحت تأثیر تبلیغات قرار می‌گیرد، فرق نمی‌کند، اگر برای تو جادو هم نکنند، هزار جور دیگر جادو شده‌ای، نجات از این خطرات را باید با رکوع و سجود حل کنیم. مگر این خانمی که الآن موهایش را بیرون گذاشته و به خیابان آمده سحر نشده است؟ و سرنوشتی بس خطرناک‌تر از آن که برایش جادو کرده‌اند، ندارد؟ این را هم شیطان سحر کرده است، منتها نه از طریق جادوگر، از طریق تبلیغات

دنیای کفر. ریشه‌ی تأثیر هر دو هم در بیرون آمدن از بندگی خدا و در بی‌توکل‌ی و بی‌ایمانی است. شیطان او را یک‌طور، مرا یک‌طور دیگر، شما را هم به نحوی دیگر سحر کرده است، جدایی از شیطان با پناه بردن به خدا ممکن است. از طریق بندگی پروردگار است که می‌شود با نور خدا مسئله را حل کنید.

این‌که روح‌ها چنین تأثیراتی را دارند به خودی خود می‌تواند خوب باشد، مثل همه چیزهای دنیا. آب به خودی خود خوب است، اما همان آب اگر در مسیر درستی قرار نگیرد سیل می‌شود، ما باید مواظب باشیم خود را در مسیر سیل قرار ندهیم. همان‌طور اگر افرادی توانایی چشم‌زدن داشته باشند، مثل هر صفتی که باید اصلاح کرد، باید خود را اصلاح کنند، و گرنه خودشان ضرر می‌کنند، خواه به بنده یا شما بد کنند یا نکنند، آن‌ها نیستند که در زندگی من و شما نقش دارند، ما هستیم که باید با اصلاح خود تأثیر چشم‌زدن آن‌ها را به صفر برسانم. شیطان نه تنها به آدم‌های خوب ضرر نمی‌رساند، بلکه در خوبی آن‌ها هم نقش دارد، چون آن‌ها را دائم و سوسه کرد و آن‌ها با پناه‌بردن به خدا و عبادات الهی توکلشان زیاد شد و رشد کردند. یکی از عرفا می‌گوید: «خدا یا دست درد نکند با این شیطان» دقت بفرمائید نمی‌گوید دست شیطان درد نکند، می‌گوید دست خدا درد نکند که با ایجاد زمینه‌ی و سوسه شیطان از یک طرف، و الهام ملائکه از طرف دیگر، بنده‌پروری کرد.

سحر؛ حرکتی به سوی باطل

قرآن در رابطه با ارزش کار ساحران می‌فرماید: «وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ»^{۱۸} آن‌هایی که سحر آموزش می‌دهند، چیزی را آموزش می‌دهند که ضرر به آن‌ها می‌رساند ولی نفعی برای آن‌ها ندارد. سحر نه برای ساحر هیچ فایده‌ای دارد، نه برای کسی که به ظاهر به او کمک می‌کند تا از طریق سحر از خطرات رهایی یابد، بلکه ضرر می‌رساند بدون هیچ نفعی. چون سراسرش رفتن در مسیر باطل است، تمام تلاش‌ها در نهایت بی‌ثمر خواهد بود. معاویه بسیار تلاش کرد تا پسرش یزید ولیعهد شود. یکی از کارهایش این بود که امام حسن علیه السلام را زهر خوراند و شهید کرد تا مانعی در راه ولایتعهدی پسرش در بین نباشد، نتیجه‌اش این شد که دست پسرش را به خون امام حسین علیه السلام آلوده کرد. باید همواره متوجه باشیم کار باطل اگر ظاهرش هم زیبا جلوه کند و انسان احساس کند دارد موفق می‌شود در نهایت رسوایی و بی‌ثمری پیش می‌آورد. نگویید این جادوگر خیلی زرننگ است و کارها را خوب پیش‌بینی می‌کند، فرض می‌گیریم زرننگی‌اش در حد معاویه باشد، نتیجه چه می‌شود؟ به قرآن توجه کنید که می‌فرماید: سحر به خودی خود هیچ نفعی ندارد. حالا موضوع گناهی که انسان با رجوع به ساحر مرتکب می‌شود بحث دیگری است. قرآن در رابطه با شراب و قمار می‌فرماید: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ

وَالْمَيْسِرِ قُلٌّ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...»؛^{۱۹} در باره شراب و قمار از تو می پرسند بگو در آن دوگناهی بزرگ و سوددهایی برای مردم است ولی گناهشان از سودشان بزرگ تر است.

می فرماید درست است که مشروب بد و حرام است اما نفع هم دارد با این همه گناه آن از نفع آن بیشتر است. اما راجع به سحر می گوید یک ذره هم نفع ندارد. از این آیه می فهمیم حالا که سحر هیچ فایده ای ندارد بهتر است انسان سحر ندادند. حال اگر من بروم عمرم را جهت آموزش این کار بی ثمر تمام کنم، در قیامت باید جواب بدهم. از طرفی با توجه به این که قرآن می فرماید آموزش سحر، آموزش چیزی است که هیچ نفعی ندارد و ضرر دارد، اگر جادوگر، جادوگر واقعی هم باشد و به واقع از طریق جنیان سر به سر ما بگذارد، کاری نمی تواند بکند، چه رسد که اکثر مدعیان سحر، هیچ جنی در اختیار ندارند و عموماً افکاری را به خیالات ما القاء می کنند، مثل همان کتکی که طرف از جنیان می خورد و در واقع از خیالات خود کتک می خورد. با این همه اگر اراده کنند که سر به سر ما بگذارند، به اذن خدایی است که فرمود؛ آن ها به خودی خود قدرت هیچ نفع و ضرری ندارند، چشم زدن نیز در همین راستا است. امام حسن علیه السلام می فرمایند: دواء چشم زخم این است که آدمی این آیه را بخواند «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ»^{۲۰}.^{۲۱} که بحث آن گذشت.

۱۹ - سوره بقره، آیه ۲۱۹.

۲۰ - سوره قلم؛ آیه ۵۱

چگونگی احضار روح

در بحث احضار روح هم موضوع باید درست بررسی شود، چون در واقع در احضار روح، روحی احضار نمی‌شود، و پای شیطان در میان است. حتی همان‌هایی که به گفته خودشان احضار روح می‌کنند، می‌گویند؛ ابتدا می‌گویم خودت را معرفی کن اگر معرفی نکرد می‌فهمیم شیطان آمده است، بساط را جمع می‌کنیم، چون کار خطرناک می‌شود.

یکی از همین افراد می‌گفت با این که در عملیات احضار روح، روحی که آمد خود را معرفی نکرد، باز هوس کردم ادامه دادم، به قول خودش طوری دست آن‌ها افتاده بود که به راحتی در جسم و روحش تصرف‌ها می‌کردند، می‌گفت: یک مرتبه کیفی را که دستم بود آن قدر سنگین می‌کردند که نمی‌توانستم از زمین بلند کنم، یا می‌گفت وسط جمعیت قلقلکم می‌کردند و موجب آبرو ریزی می‌شدند. می‌گفتند باید بروی زباله‌دانی‌ها را تمیز کنی و شده بودم یک آدم خُل و چل. می‌گفت: می‌خواستم غذا بخورم هنوز دو لقمه نخورده بودم می‌گفتند پا شو برو غذاها را ببینداز توی سطل زباله، و خلاصه از او یک آدم این چنینی ساخته بودند. چه کسی شروع کرد؟ جز این که خودش به آن‌ها میدان داد؟ ولی چون آدم خوبی بود و خداوند می‌خواست فقط او را تنبیه کند، یک مرتبه رفته بود خدمت یکی از علماء سادات، ناخودآگاه شروع کرده بود قضیه‌اش را برای آن آقا تعریف کند آن عالم سادات هم به نور علم و سیادتش تأثیر لازم را می‌گذارد و او را در پناه خود می‌گیرد. می‌گفت: در

حینی که در خدمت آن آقا بودم داد می‌زدند پاشو بیا بیرون. آن عالم آن شب هم او را نگه داشت تا صُور ذهنیه او از تأثیر آن‌ها آزاد شود و به لطف الهی نجات یافت. با این همه تا مدت‌ها مشکل داشت به طوری که ظاهرش هم دیگر ظاهر انسان‌های معمولی نبود.

باید در رابطه با احضار روح با هوشیاری بیشتری تأمل بفرمائید، حال چه آن روح خود را معرفی کند و چه نکند، فرق نمی‌کند، در هر حال حضور شیطان در میان است، با این تفاوت که ابتدا میدان حضور خود را در ما امتحان می‌کند و سپس وارد می‌شود.

ممکن است در احضار روح اراده کنید مثلاً روح پدربزرگتان حاضر شود و شما سؤال کنید اگر پدربزرگ من هستی بگو چند پسر و چند دختر داشتی، و او هم همه را درست بگوید و شما فکر کنید پس واقعاً روح پدربزرگتان است که حاضر شده، در حالی که شیطان است و او می‌داند پدربزرگ شما چند فرزند داشته، همان‌طور که همین حالا شیطان ناظر اعمال ما است و کارهای ما را زیر نظر دارد.^{۲۲}

ممکن است از روحی که احضار کرده‌اید سؤال کنید آن‌جا چه خبر و او هم شروع کند از واقعیات برزخ و قیامت برای شما بگوید، و شما تصور کنید چون شیطان از برزخ و قیامت سخن نمی‌گوید پس باید آن روح، یک روح واقعی باشد که احضار شده است. در حالی که شیطان به وضع شما نگاه می‌کند، اگر دید از طریق باورهای مذهبی می‌تواند شما را به

۲۲ - قرآن در آیه ۲۷ سوره اعراف می‌فرماید: شیطان و قبیله‌ی او شما را از جایی می‌بینند که شما آن‌ها را نمی‌بینید.

خودش مشغول کند همان طریق را دنبال می‌کند، مهم آن است که شما را مشغول همین چیزها بکند. به فرمایش آیت‌الله دستغیب «رحمة‌الله‌علیه»؛ «گاهی شیطان برای مشغول کردن ما در دل ما وسوسه می‌کند که کتابی در رد شیطان بنویسیم».^{۲۳}

عمده آن است که متوجه باشیم هیچ روحی اذن ندارد که با طرفندهایی مثل احضار روح، از آن عالم به طرف ما بیاید هر کس آن دنیا مشغول اعمال خودش می‌باشد، مگر آن که خداوند به او اذن دهد تا با ما ارتباط پیدا کند و آن هم ربطی به کارهایی مثل عملیات احضار روح ندارد.

چون در احضار روح گرفتار شیطان می‌شویم به ما فرموده‌اند حرام است و موجب از بین رفتن فرصت‌هایی است که می‌توان در آن فرصت‌ها به معارف عالیه و اخلاق حسنه دست پیدا کرد.

موضوع مدیوم یا واسطه با احضار روح متفاوت است در مدیوم به روحی که آماده سیر در عالم غیب است گفته می‌شود به آن عالم سیر کند و از عوالم غیب خبرهایی بیاورد که این ربطی به احضار روح ندارد، هرچند ممکن است این عمل را هم تحت عنوان احضار روح به شمار آورند ولی این غیر از احضار روحی است که امروزه با روش‌هایی خاص مثل میز احضار روح یا استکان انجام می‌دهند. علامه حسینی طهرانی در کتاب معاد شناسی می‌فرماید: برادر علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیهما» یک شاگردی داشتند که در نزدشان فلسفه می‌خواند و می‌توانست با ارواح

۴۴ جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم

بسیاری از علماء ارتباط برقرار کند و داستان‌هایی از ارتباط او با علماء نقل می‌کنند.^{۲۴} این‌شاء‌الله ادامه بحث را در جلسه بعد دنبال فرمائید.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

جلسه دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راه تشخیص خرافه از حقیقت

بحث در جلسه گذشته این بود که می‌توان نسبت به عالم غیب برخوردار مثبت کرد همچنان که برخوردار منفی نمود و از آن سوء استفاده کرد. عالم غیب؛ حقیقت و ملکوت عالم ماده است، اگر با آن درست برخوردار شود می‌توان تمام اسرار دنیا را از آن فهمید. همان‌طور که غیبِ بدن شما نفس یا روح شماست و تمام سازمان‌دهی و اسرار بدن شما در نفس شما قرار دارد، به همین جهت، همین که انسان مُرد دیگر تن او هیچ حرکت و فعالیتی ندارد، نه چشمش می‌بیند و نه گوشش می‌شنود چون جنبه‌ی ملکوتی بدن او دیگر بدن را تدبیر نمی‌کند. عالم مادی هم مثل بدن، غیبی دارد که براساس آن اداره می‌شود.^۱ حال ما به دو صورت می‌توانیم با جنبه‌ی غیبی عالم ارتباط پیدا کنیم. یا از طریق عقل متوجه قواعد آن عالم شویم و بر اساس قواعد و سنن عالم، با عالم برخوردار کنیم، و یا براساس

۱- در این رابطه قرآن در آیه ۲۱ سوره حجر می‌فرماید؛ همه چیز این عالم وجود غیبی و خزینه‌ای نزد خدا دارد که چهره‌ی محدود و معلومی از آن حقیقتِ غیبی نازل شده و اشیاء مادی را تشکیل داده است.

وهم خود تصوراتی از عالم غیب بسازیم و بر اساس وهم و خیالات خود با عالم برخورد کنیم. در نگاه اولی به دنیا، خود را موظف می‌دانیم با حساب و برنامه در این عالم زندگی کنیم، ولی در نگاه دوم، با میل و خیالات خود زندگی می‌کنیم، و چون عالم را بر اساس میل و خیالات ما نساخته‌اند، چیزی نمی‌گذرد که در نتیجه گرفتن از کارهایمان ناکام می‌شویم، چون عالم با خیالات و وهمیات ما هماهنگی نمی‌کند.

آری به کمک عقل متوجه قواعد عالم می‌شویم و از طریق به کارگیری قلب با حقیقت عالم مرتبط می‌گردیم و می‌توانیم با آن حقایق اُنس بگیریم. ابتدا از طریق عقل و استدلال می‌فهمیم که عالم غیب هست و سپس از طریق قلب و تزکیه‌های شرعی، حقایق را می‌بینیم. ابتدا به کمک عقل به وجود آن چه معتقدیم، استدلال می‌کنیم، تا بین عقاید حقیقی با عقاید خرافی تفکیک کنیم و بدانیم واقعاً چنین حقایقی هست، سپس به کمک تزکیه می‌توانیم حجاب‌های بین قلب و آن حقایق را مرتفع می‌نماییم، و جان ما با آن‌ها اُنس بگیرد. البته مقصد اصلی ما در این دنیا یافتن آن حقایق و اُنس گرفتن با آن‌ها است، کار عقل خبر دادن از وجود حقایق است، کار عقل مثل آدرس دادن است. وقتی آدرس خانه‌ی کسی را به شما می‌دهند یعنی چنین خانه‌ای هست، ولی برای پیدا کردن آن باید راه بیفتی. وجود خدا و ملائکه و معاد و حقیقت اهل بیت علیهم‌السلام را عقل اثبات می‌کند، می‌فهمد که چنین حقایقی هست، اما اگر کسی قلبش را تزکیه کند و دستورات شریعت را به قلب برساند، آنچه را که عقل از آن خبر داده است با چشم قلب می‌بینید. خیلی فرق است بین «دانایی» و

«دارایی». پس به هر صورت راه ارتباط با غیب از طریق عقل و قلب ممکن است.

عبادات شرعی و ایامی مثل ماه رجب و رمضان و مکان‌هایی مثل مسجد الحرام و حرم امامان علیهم‌السلام و مساجد، زمینه‌هایی‌اند که جان انسان در آن حالت با حقایق عالم بهتر مرتبط می‌شود. در اوقاتی مثل ماه رجب و رمضان درهای غیب به قلب انسان باز می‌شود، و اگر با این رویکرد به عبادات بنگریم خداوند هم تقاضای ما را بی‌جواب نمی‌گذارد و چشم قلب ما را می‌گشاید. آری اگر تلاش کنید ان شاء الله قلب با عالم غیب آشنا می‌شود.

مراحل آشنایی با عالم غیب

برای آشناشدن با عالم غیب چند کار باید انجام داد؛
 اول کسب معارف صحیح به این‌که شنیده‌اید یک نماز عالم از یک عمر نماز جاهل نتیجه‌اش بیشتر است، به خاطر این است که جان را به سوی حقیقت سیر می‌دهد. شما بیش از این‌که مشغول عبادات و ذکر باشید در کسب معارف تلاش کنید تا بفهمید غیب چیست و چه خصوصیتی دارد. کتاب‌های علماء بزرگ و تدبر در آیات قرآن و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام عقل و دل را متوجه حقایق می‌کند، و عبادات و ذکر، وسیله‌ی انس با آن حقایق است. در روایات ما تأکید می‌شود، خداوند این قدر که با عالم صحبت می‌کند با عابد صحبت نمی‌کند، حتی

می‌فرمایند: خواب عالم بهتر از عبادت جاهل است. عالم واقعی هم کسی است که با حقایق عالم مرتبط است.

آری پس از کسب معارف، و این که متوجه شدیم چه حقایقی در عالم هستی، وجود دارد، موضوع دومی که به کمک ما می‌آید «اخلاق» است. بالاخره کبر و حسد و خودخواهی و امثال آن‌ها نمی‌گذارد قلب ما جلو برود و با غیب آشنا شود. برای پاک‌شدن از رذائل باید برنامه داشت، یک‌مرتبه و با یک تصمیم نمی‌شود از رذائل اخلاقی آزاد شد. باید کتاب‌های مهم اخلاقی را مطالعه کرد و از روایات مطرح شده در این امور استفاده نمود تا آرام‌آرام از ظلمات رذائل اخلاقی درآئیم و حجاب بین ما و عالم غیب برطرف شود، و مسلم است تا برنامه‌ی ائمه معصومین علیهم‌السلام را که خودشان مجسمه‌ی فضائل‌اند، دنبال نکنیم، نتیجه نمی‌گیریم. اخلاقی که عرض می‌کنم منظورم دستورات اخلاقی ائمه علیهم‌السلام است در کتاب‌هایی مثل کتابی که امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه «تنظیم کرده‌اند به نام «شرح حدیث جنود عقل و جهل» و یا کتابی که آیت الله بهجت حفظه‌الله توصیه کرده‌اند و تحت عنوان «جهاد با نفس» ترجمه و چاپ شده است. ایشان می‌فرمایند: «هر روز سعی کنید یک حدیث از کتاب جهاد نفس و مسائل الشیعه را مطالعه کنید و به آن عمل کنید، بعد از یک سال خواهید دید حتماً عوض شده‌اید، مانند دارویی که انسان مصرف کند و بعد از مدتی احساس بهبودی می‌کند». چون روایات با نور بصیرت امامان معصوم علیهم‌السلام مطرح شده و لذا آن نور را به قلب شما منتقل می‌کند.

در کنار کسب معارف و اخلاق، آنچه باید رعایت شود «آداب» است، رعایت حلال و حرام الهی از یک طرف و رعایت دستورات عبادی مثل نماز و رکوع و سجود از طرف دیگر؛ روح را متوجه عالمی دیگر می‌کند و در نتیجه انسان اسیر دنیا و حوادث آن نمی‌شود. بر همین اساس تأکید می‌کنیم در کنار معارف حقه و اخلاق فاضله، رعایت حلال و حرام الهی موجب تعادل روح و اتصال آن به حقایق عالم هستی می‌گردد.

پس از طی مراحل سه‌گانه‌ی فوق؛ مرحله‌ی قلبی کردن معارف پیش می‌آید تا انسان *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* بتواند با حقایق غیبی مأنوس شود و جان او به عالم حقایق منتقل گردد. وقتی شما جهت وضو گرفتن به آب نگاه می‌کنید و آن را به صورت می‌زنید و می‌گویید «*اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي*»؛ پروردگارا روی مرا سفید کن. نظر به جنبه باطنی آب دارید برای سفید کردن باطن خود از گناهان، پس معلوم است در این وضو گرفتن موضوع انتقال جان از عالم محسوس به عالم غیب مد نظر است و لذا اگر مراحل سه‌گانه درست طی شود و قلب نیز آماده گردد، وقتی جهت وضو به آب نگاه می‌کنید، به آب مطلق منتقل می‌شوید که سراسر نور است و عرش الهی بر آن قرار دارد و خداوند در رابطه با آن می‌فرماید: «*وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ*»^۲ و عرش او بر آب قرار داشت. پس راه ارتباط با عالم غیب را باید برای جان خود برنامه‌ریزی کنید.

چگونگی کنترل خیال

فرموده بودید چه کار کنیم خیالاتمان ذهن ما را مشغول نکند و وسوسه‌ها دست از سرما بردارد؟ باید عرض کنم عزیزان! اشکال کار آن است که ما برای دفع خیالات برنامه‌ریزی نمی‌کنیم. اگر با برنامه‌ریزی حساب‌شده، آرام‌آرام خود را مشغول تفکر و تذکر نماییم، به جای خیالات و وسوسه‌ها، نور معارف بر قلب ما تجلی می‌کند. آیت الله حسن زاده «حفظه الله» می‌فرمودند؛ «در دوران جوانی حساب کردم اگر ذهن خودم را مشغول نکنم ذهنم مرا مشغول می‌کند». واقعاً همین‌طور است که اگر به ذهن برنامه ندهید، آن با خیالات بی‌پایه به شما برنامه می‌دهد. ما مأمور به تدبر در قرآن هستیم و به کمک نهج البلاغه و روایات می‌توانیم ذهن و اندیشه را به پرواز درآوریم. ذهن شما از همان صبح که بلند می‌شوید شما را مشغول می‌کند که چه کسی بد است، چه کسی خوب است، چی بخور، کجا برو، ولی اگر به آن برنامه بدهید آن هم یک برنامه الهی، آن را به کمالاتی که خودتان می‌خواهید می‌کشانید. وقتی متوجه شدید باید معارف خود را قلبی بکنید با همین رویکرد، ذهن را جهت می‌دهید. اگر نماز می‌خوانید با هدفِ نظر به حق، قلب را در صحنه می‌آورید، اگر کار و فعالیت مادی دارید، با هدفِ خدمت به خلق خدا، قلب را در صحنه نگه می‌دارید. در ملاقاتِ شبلی با امام سجاد علیه السلام داریم که حضرت در برگشت از حج از او پرسیدند: آیا هنگامی که احرام به تن کردی جامه‌ی گناه فروگذاری تا جامه‌ی طاعت بیوشی؟ و آنگاه که به میقات وارد شدی، قصدت ملاقات خدا بود؟ آن‌گاه که طواف کردی،

قصدت آن بود که به خدا پناه بری؟ گفت: نه، فرمودند: پس حج نگزارده‌ای. امام سجاد علیه السلام به شبلی می‌خواهند بگویند باید اعمال عبادی، قلبی شود تا به واقع آن اعمال انجام شده باشد. وقتی ده سال، بیست سال، همچنان قلب متوجه حقایق شد، آرام آرام چشمش باز می‌شود و با آن‌ها مأنوس می‌گردد و به مقام فرقان و بصیرت می‌رسد و دیگر آنچنان جذب آن عوالم می‌شود که خیالات واهی جذبه ندارند که انسان را به خودشان مشغول کنند.

رازهای غیبی شیطانی

پس راه استفاده از عالم غیب و مأنوس شدن با آن عالم همچنان که عرض شد، مشخص است، هر چند امکان سوء استفاده از عالم غیب نیز وجود دارد و کافران و شیاطین راه سوء استفاده از آن را برگزیده‌اند. قرآن در رابطه با این موضوع می‌فرماید: «وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ * وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ * إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ»^۳ ما در آسمان، عوامل نمایش آیات الهی و زینت‌هایی را برای آن‌هایی که می‌توانند آن حقایق غیبی را بنگرند قرار دادیم، و آن زیبایی‌های معنوی را از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم تا دست

تجاوز او به آن معانی نرسد، مگر آن که دزدانه چیزی از آن حقایق بشنود که در آن صورت شهاب آشکاری او را دنبال می‌کند.^۴

چنانچه عنایت فرماید آیات فوق؛ موضوع استراق سمع شیاطین را مطرح می‌کند که می‌روند از حقایق غیبی آسمان معنا چیزی بگیرند، که در آن صورت شهاب مبین یعنی انوار روشنگر معنوی ملائکه به دنبال آن مطلب دزدیده شده می‌آید تا شیاطین را رسوا کند و نگذارد آن‌ها ادعا کنند به حقایق آسمانی راه یافته‌اند. به عبارت دیگر شیاطین سعی دارند از طریق ارتباط با عالم غیب چیزهایی به دست آورند و از آن‌ها سوء استفاده کنند.

کفار و شیاطین سخت در تلاش‌اند تا به رازهای آسمانی دست یابند و آن‌ها را مورد سوء استفاده قرار دهند ولی قرآن می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ»؛^۵ آن‌هایی که آیات ما را تکذیب می‌کنند و در مقابل آن‌ها استکبار می‌ورزند، برای آن‌ها درهای آسمان گشوده نمی‌شود. روشن است که در این‌جا منظور از آسمان، آسمان زمین نیست، زیرا کفار به این آسمان دست می‌یابند. از آیه فوق روشن می‌شود که غیر مؤمنین، به معنای واقعی نمی‌توانند از حقایق معنوی بهره‌مند شوند تا قلب آن‌ها چیزی از آن معانی را کشف کند، پس عملاً با آن چه شیطان به آن‌ها القاء می‌کند به سر می‌برند. آسمان دنیا، یعنی مقام

۴- در رابطه با آسمان و این‌که در کجا به معنی آسمان بالای سر ما است و در کجا به معنی

آسمان معنویت است، به شرح سوره «ق» - اصغر طاهرزاده - مراجعه فرمایید.

۵- سوره اعراف، آیه ۴۰.

باطنی دنیا، مثل «من» تن، که جنبه‌ی باطنی بدن است در آیات ۱۶ به بعد سوره حجر که عرض شد؛ می‌فرماید ما در آن آسمان، بروج و عوامل روشنگری گذاشته‌ایم. بروج آسمان مثل ملائکه‌اند، همان‌طور که عقل در آسمان جان انسان مثل ستاره‌ی روشنگر عمل می‌کنند. عقلِ شما برای شما نور است، منِ شما آسمان تن شما است و عقلِ شما ستاره‌ی درخشانِ قرارگرفته در آسمان جان شما است. عقلمان که در آسمان نتان است موجب حفظ تن و جان شما از دشمنان جنّی و انسی است. در ادامه می‌فرماید: «وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاطِرِينَ»؛ آن برج‌ها و حقایق معنوی برای کسانی که اهل نظر هستند زینت است، و انسان را متوجه زیبایی‌های معنوی عالم وجود می‌کند. قرآن در رابطه با نظر به باطن عالم می‌فرماید: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ چرا افراد به ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌نگرند. اگر انسان‌ها به لطف الهی بتوانند به ملکوت عالم بنگرند می‌بینند چه غوغایی است. در هر صورت در آیات مورد بحث یعنی آیات ۱۸-۱۶ سوره حجر در ادامه می‌فرماید: بروج را در آسمان قرار دادیم، «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»؛ و از طریق آن بروج آسمان را از هر شیطان رجیمی حفظ کردیم و در نتیجه آن‌ها نمی‌توانند در آن نفوذ کنند و از حقایق غیبی آن بهره‌مند گردند «إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُبِينٌ*»؛ مگر این که آن شیطان‌ها در آسمان غیب استراق سمع کنند و مقداری از حقایق آن را بدزدند.

پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام به عالم غیب نظر می کنند و از آن برای جان خود زینت های معنوی آخذ می کنند، شیاطین هم می روند گوش می نشینند تا خبرهایی را از عالم غیب بدزدند.^۷ خبرهای دزدیده شده ی ناقص، همان هایی است که شیاطین در اختیار جادوگرها و کاهنان قرار می دهند تا آن ها حوادث آینده را پیش گوئی کنند، و چون از عالم غیب است به ظاهر درست در می آید ولی چون دزدی است، بی برکت و نیمه کاره است. در همین رابطه در ادامه می فرماید: «فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ مُّبِينٌ»؛ یعنی یک نور روشنگر و رسواکننده ای از طرف ملائکه آن خیر دزدیده شده را دنبال می کند، در نتیجه بی ثمری آن معلوم می شود و جادوگر رسوا می گردد.

در رجوع به جادوگران دو چیز را فراموش نکنید. یکی این که خبری که می دهند نیمه کاره است. ثانیاً: چیزی نمی گذرد که پوچی و بی ثمری آن روشن می شود. اگر کمی به آیات فوق توجه فرمائید نکات ارزشمندی در اختیارتان می گذارد. قرآن می فرماید بله جادوگر و کاهن از غیب خبر می دهند، اما خبرشان را از جن و شیطان گرفته اند و خبر آن ها خبر دزدی است و پشت سر آن خبر، شهابِ ملائکه می آید و نمی گذارند آب خوش از گلوی آن ها پایین برود، نه خود جادوگر از آن خبرها نتیجه ی واقعی می گیرد، و نه آن کس که می رود به نزد آن ها به چیزی می رسد. این نوع کارها را می گویند سوء استفاده از عالم غیب.

۷- در آیه ۹ سوره جن می فرماید: «وَأَنَا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدٌ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا»؛ در آسمان برای شنیدن به کمین می نشستیم اما اکنون هر که بخواهد به گوش بنشیند، شهاب هایی را می یابد که در کمین او هستند.

وقتی نزد کاهن یا جادوگری می‌روی می‌بینی چقدر خبرهای عجیبی می‌دهد و پس از مدتی به ظاهر همه‌ی آن‌ها درست در می‌آید، به خود می‌گویی بهتر است اسلام و روحانیت را رها کنم و دنبال این‌ها بروم، غافل از این که در نهایت هیچ نتیجه‌ای به دست نمی‌آوری و همه فرصت‌ها را هم از دست می‌دهی. مثل تاجری که به ظاهر درآمد خوبی دارد ولی نتیجه‌ی کارش که باید زندگی خوبی برایش بیاورد با ناکامی روبه‌رویش می‌کند.

جایگاه هیپنوتیزم

سؤال: جایگاه هیپنوتیزم در معارف اسلامی کجاست، و جنبه‌های

مثبت و منفی آن چه چیزهایی می‌تواند باشد؟

جواب: هیپنوتیزم یا تأثیر روحی بر دیگران، استعدادی است که در اکثر انسان‌ها هست، اگر انسان آن استعداد را مدیریت کند طوری رشد می‌کند که شما حاصل آن را در عمل آن‌هایی که بقیه را هیپنوتیزم می‌کنند می‌یابید. اصل هیپنوتیزم؛ تمرکز روح است بر شخصی که می‌خواهیم او را تحت تأثیر اراده خود قرار دهیم. با تمرکز روح بر اراده‌ی خود، آنچه را می‌خواهیم به طرف مقابل القاء می‌کنیم. با توجه به مجرد بودن نفس چنین امکانی در هر کس هست، آنچه نباید مورد غفلت قرار گیرد حوزه تأثیر عمل هیپنوتیزم است که عبارت است از «خیال». نکته‌ی دیگر نقش تمرکز است، نفس انسان با تمرکز، و یگانه کردن اراده، قدرت نفوذ پیدا می‌کند. همان‌طور که خداوند که عین یگانگی و احدیت

است دارای نفوذ مطلق است، نفس انسان نیز در تمرکزِ نفس، به نحوه‌ای از وحدت دست می‌یابد و به همان اندازه قدرت و نفوذ پیدا می‌کند. شاید فیلم مستند سفر به ماوراء را دیده باشید. طرف با تمرکز زیاد بدون دست زدن به قطب‌نما آن را حرکت می‌دهد، چون نفس انسان با تمرکز، قدرت تأثیر پیدا می‌کند، همان‌طور که خداوند با نظر به مخلوقاتش آن‌ها را تحت تأثیر خود دارد. خداوند با توجه خود و بدون هیچ‌گونه دست و تماسی کهکشانشان را به حرکت می‌آورد و آن‌ها را در کنترل خود دارد، همین‌طور که به خورشید نظر دارد، خورشید را در کنترل اراده خود دارد. فرقی این است که اولاً: خداوند عین اراده و توجه است. ثانیاً: آنچه این است که کاری او را از کاری باز نمی‌دارد، چون در مقام جامعیت است و صفاتش عین ذاتش می‌باشد.

آنچه باید بدانید این است که اولاً: تمرکز قدرت می‌آورد. ثانیاً: موجود مجرد هر جایی که اراده کند باشد، در آنجا حضور دارد و می‌تواند اراده خود را در آنجا اعمال کند. همان‌طور که در ورزش بدن‌سازی، انسان از طریق تمرکز روی ماهیچه‌های خود و حرکت دادن ممتد آن‌ها، صورت خاصی را که در ذهن دارد به ماهیچه‌ها تحمیل می‌کند و در نتیجه پس از مدتی آن صورتی را که انسان مایل بود به ماهیچه‌هایش بدهد، در ماهیچه‌ها ظاهر می‌شود. طرف با تمرکز، از دور، بدون استفاده از دست، قاشق چای‌خوری را کج می‌کند، البته برای این تمرکز مدت‌ها باید وقت بگذارد. در فیلم «سفر به ماوراء» آن خانم روسی نه تنها عقربه‌ی قطب‌نما، بلکه جعبه آن را حرکت می‌دهد و خودش می‌گوید؛ در همان مجلس - در

اثر تمرکز شدید- دو کیلو از وزنش کم می‌شود، در تمرکز و با ایجاد وحدت در اراده، تأثیر بر اشیاء و افراد بیشتر می‌شود، این اندازه باید انرژی صرف کرد. هنر تمرکز را عده‌ای با نظم خاص و جهت امر خاصی شکل دادند و هیپنوتیزم را پدید آوردند. هیپنوتیزم یک نوع تمرکز روح است بر روح طرف مقابل و نسبت به تمرکزهایی که موجب تصرف در امور مادی می‌شود آسان‌تر است. طرف با دستوراتی که می‌گیرد ذهنش را روی موضوعی خاص متمرکز می‌کند و چون تمرکز، قدرت می‌آورد می‌تواند اراده خود را بر اراده طرف مقابلش تحمیل کند - به شرطی که هیپنوتیزم‌شونده مقاومت نکند - تمرکز علاوه بر عمل هیپنوتیزم در سایر امور تا آنجا قدرت می‌آورد که انسان می‌تواند چهار قالب یخ را با یک ضربه بشکند. درست است که با قدرت کامل، دستش را روی یخ‌ها می‌کوبد، ولی آنچه نقش اصلی را دارد تمرکز ذهن اوست روی یخ‌ها. حرکت دست تمرکز او را کامل می‌کند.

عرض کردم تمرکزی که در هیپنوتیزم نیاز است، آسان‌تر است از تمرکزی که در «ذِن» لازم است. هیپنوتیزم‌کننده با تمرکز، روح طرف مقابل را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. مثلاً به او می‌گوید: تو الان خوابی، و او به خواب می‌رود. سپس به او می‌گوید: تو الان می‌روی خانه مادرت، روح طرف می‌رود خانه مادرش. به او می‌گوید: تو می‌توانی بدن خود را به صورت افقی بین این دو صندلی نگهداری، بعد که شما بدن او را بین دو صندلی قرار می‌دهید، مثل یک چوب آن را نگه می‌دارد. از آن آقایی

که هیپنوتیزم می‌کرد پرسیدم چقدر وقت برای این کار صرف کرده‌اید؟ گفت چهار سال، حالا ممکن است کمتر هم بشود وقت گذاشت.

موقتی بودن تأثیر هیپنوتیزم

توجه داشته باشید جایگاه تأثیر هیپنوتیزم خیال طرف مقابل است و تأثیر آن هم به اندازه پایداری خیال است. در جلسه‌ای که بنده نیز حاضر بودم به طرف گفت شما بعد که بیدار می‌شوید یک ربع نمی‌توانید صحبت کنید، او هم وقتی بیدار شد واقعاً هرچه تلاش کرد صحبت کند نتوانست، چون قوه خیال او تحت اراده خودش نبود، به نفس او القاء شده بود، نمی‌تواند یک ربع صحبت کند، با این که از حالت هیپنوتیزم در آمده بود، در مرتبه‌ای از نفس خود و با اراده‌ی خود می‌خواست صحبت کند، ولی مرتبه دیگر نفس او که تحت تأثیر خیالش بود قادر به صحبت کردن نبود. در یک مورد دیگر به طرف که سیگاری بود گفت شما سیگار دوست ندارید، شما سیگار دوست ندارید. وقتی بیدار شد اگر به او سیگار می‌دادند حالش به هم می‌خورد. ولی فراموش نکنید که این حالت موقت است، چون جنس خیال چیزی است که پایدار و همیشگی نیست و لذا آن شخص بعد از مدت کمی مثل قبل کاملاً معتاد به سیگار است. با توجه به موقت بودن خیال، تأثیر هیپنوتیزم نیز موقت است و در همان حد می‌تواند مؤثر باشد. اخیراً شنیده‌اید یک عمل سزارین را با هیپنوتیزم انجام دادند، به این صورت که آن خانم را شخص هیپنوتیزم‌کننده در تمرکز خود قرار می‌دهد و به او القاء می‌کند که در حین زایمان درد نخواهی داشت و در

نتیجه عمل زایمان بدون درد را انجام می‌دهند. در فیلم سفر به ماوراء ملاحظه فرمودید که طرف را هیپنوتیزم کردند و دندان‌ش را بدون درد و با کمترین خون‌ریزی کشیدند. آری در همین اندازه می‌توان طرف را تحت اراده خود قرار داد و خیال خود را به او منتقل کرد.

جایگاه انرژی درمانی

انرژی درمانی هم یک نوع هیپنوتیزم است. اگر کسی دستش طوری درد می‌کند که نمی‌تواند بالا بیاورد، در واقع نفس او اراده‌ای قوی در حرکت دادن دستش ندارد در نتیجه دست او ضعیف شده و متقابلاً اراده او برای مقابله با ضعف دست او نیز ضعیف شده است و لذا نمی‌تواند دست خود را بالا بیاورد. حالا فردی که با تمرکز می‌تواند اراده خود را به او منتقل کند، به شخص القاء می‌کند که تو می‌توانی دست خود را بالا بیاوری، و این تصور را در خیال او تثبیت می‌کند. اگر نفس او این تلقین را پذیرفت، دست خود را بالا می‌آورد، و اگر درمان درد او به این است که چند روز دستش را تکان بدهد، تکان می‌دهد و بعد هم که این خیال رفت، چون چند روز دست خود را تکان داد، دستش خوب می‌شود، ولی تأثیر هیپنوتیزم در همان چند روز بود، بقیه مربوط به بدن خود اوست. طرف مقابل پذیرفته که سردرد دارد، با هیپنوتیزم به او القاء می‌کنی نه تو سرت درد نمی‌کند، چون از اول سر درد او به ذهن و خیال او مربوط بود، اگر پذیرفت سردردی نیست، سردردش خوب می‌شود. چیزی که بعضی مواقع خود شما با نصیحت به طرف القاء می‌کنید، حال اگر طرف توانست

بپذیرد، نتیجه می‌گیرد. بشر با انتقال خیال، مسئله‌ای را که اصل آن خیالی بوده است می‌تواند تغییر دهد. یک نوع دیگر انرژی درمانی هست که امثال آقای نباتی در تهران انجام می‌دهند، این با هیپنوتیزم فرق می‌کند، از آن جایی که نفس بعضی از افراد تکویناً و به صورت خدادادی قدرت انتقال دارد، می‌توانند اراده و توانایی خود را به دیگری منتقل نمایند. شما می‌بینید یکی قدش بلند است و دیگری کوتاه، یکی هوشش زیاد است و دیگری کم، به بعضی‌ها هم خداوند توانایی‌هایی می‌دهد که خود آن‌ها حتی در ابتدا نمی‌دانند چنین توانایی‌هایی دارند. نفس طرف این توانایی را دارد که بتواند توانایی‌های نفس خود را به فرد دیگری منتقل کند. لذا اگر الان بنده دستم را نمی‌توانم بالا بیاورم با انتقال توانایی شخصی که توانایی انتقال قدرت نفس خود را به من دارد، ممکن است بتوانم این کار را بکنم. بستگی دارد که بنده چقدر برایم امکان دارد توانایی‌های القاء شده را بگیرم. البته قدرت نفس آن شخص هم که قدرت خود را انتقال می‌دهد در این امر نقش دارد، به همین جهت همه به یک اندازه شفا نمی‌یابند. بعضی‌ها هم مشکلشان بیش از این‌هاست و به همین جهت اصلاً درمان نمی‌شوند. اگر آن نفس، قدرت طرف مقابل را گرفت و از آن متأثر شد، خودش آن را ادامه می‌دهد و آرام‌آرام با اراده‌هایی که اعمال می‌کند، درمان می‌شود.

در مورد انبیاء الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام موضوع شفا دادن فرق می‌کند، قلب آن‌ها مظهر اسماء الهی است، حال اگر مصلحت بدانند اسم خاصی را که مناسب رفع مشکل طرف است القاء می‌کنند و مشکل حل می‌شود.

حضرت عیسیٰ علیه السلام مظهر اسم حَیْ اَند و لذا مرده را زنده می‌کنند. حضرت پروردگار در این امور به واسطه‌ی ذات مقدس حضرت عیسیٰ علیه السلام بر روح و روان طرف جلوه می‌کند.

البته در بعضی موارد دیده شده است که طرف هیچ هنری ندارد و فقط از جهل مردم استفاده می‌کند و قصد منفعت جویی در میان است، هیچ‌گونه زحمتی حتی در حد کسب هیپنوتیزم هم به خود نداده است، که این نوع افراد مورد بحث ما نیست. بعضی‌ها با القانات ساده، خیال طرف را تحت تأثیر قرار می‌دهند، آن آدم ساده هم فکر می‌کند طرف کاری برایش کرده است. عبدالملک مروان از تعبیرکنندگان خواب پرسید من چند سال دیگر حکومت می‌کنم؟ هیچ کدام چیزی نگفتند، او عصبانی شد و آن‌ها را تهدید به مرگ کرد. یکی از آن‌ها گفت قربان؛ شما چهل سال دیگر حکومت می‌کنید، پرسید از کجا می‌گویی؟ گفت امشب حضرت‌عالی چهل دُرّ قرمز در خواب می‌بینید که هر دُرّ، نشانه‌ی یک سال حکومت شما است. خلیفه با این امید که امشب چهل دُرّ قرمز را در خواب ببیند خوابید، فردا که بیدار شد گفت به آن مُعَبَّر جایزه‌های فراوان بدهید، چون به واقع من چهل دُرّ قرمز در خواب دیدم. بقیه مُعَبَّرها از همکارشان پرسیدند تو چطوری آن حرف را زدی؟ گفت: می‌دانید که خلیفه آدم ساده و زودباوری است و به همین جهت هر چیزی به او تلقین کنید در خاطرش می‌ماند. من به او تلقین کردم چهل دُرّ قرمز در خواب می‌بینید، خیال او چهل دُرّ برای خودش ساخت و به دنبال آن بود که در خواب آن چهل دُرّی را که خودش ساخته بود دید. و از این طریق جان خودم و شما را

نجات دادم. از این کارها زیاد می‌شود، گاهی خودمان نمی‌دانیم که چقدر تحت تأثیر خیالاتی هستیم که به ما تلقین شده است. اگر انسان با اصول و با عقل و وحی الهی زندگی نکند زندگی‌اش پر از تلقین است، هر چند ظاهر طرف تحصیل کرده است ولی زندگی‌اش پر است از همین تلقینات غیر واقعی که نه پایه استدلالی دارد و نه پایه الهی.

یک محقق ایتالیایی با توجه به خرافاتی که انگلیسی‌ها در زندگی خود پذیرفته‌اند ثابت کرد، خرافی‌ترین مردم دنیا انگلیسی‌ها هستند. یعنی انگلیسی‌ها از آن موش پرست‌های هندی هم خرافی‌ترند. و واقعاً هم این طوری است که خرافی‌ترین مردم دنیا در اروپا هستند، منتها در پوشش تکنولوژی آن را پنهان کرده‌اند.

در تحقیقاتی که شده دروغ‌ترین مجله‌های دنیا، مجله‌هایی است که درباره‌ی روح و خواب و این‌گونه موضوعات سخن می‌گویند. بعضی از مطالب این مجلات بعداً دروغ بودنش افشا و معلوم شد که حدود ده سال مردم را بازی داده‌اند. کتاب «عالم عجیب ارواح» از آقای ابطحی تحت تأثیر همین مجلات نوشته شده است.

جایگاه بخت‌بستن

سؤال: آیا بخت‌بستن یک واقعیت است، یا توهم است؟

جواب: شما دوباره به آیه‌ای که مطرح شد توجه کنید، می‌فرماید:

«وَمَا هُمْ بِضَّارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^۱ هیچ جادوگری نمی‌تواند

هیچ ضرری به کسی برساند مگر به اذن خدا. پس به این معنی که کسی اراده کند بخت شما را ببندد نداریم، اما اگر خدا مصلحت دید کسی را تنبیه کند ممکن است آن تنبیه از طریق جادوگری انجام گیرد. هیچ کس با اراده‌ی خود نمی‌تواند بخت کسی را ببندد، اما همین طور که می‌شود با ضربه که بر صورت کسی می‌زنند او را تنبیه کنند، همین طور هم بعضی‌ها را از طریق جادوگر تنبیه می‌کنند، تا آدم‌ها در دل این سختی، امتحان بدهند. اگر مثلاً شما با یک ماشین سواری تصادف کردید و پایتان شکست، می‌گویید خدا این طوری امتحانم کرد. یا اگر کسی پشت سر شما حرف زد که آبروی شما را ببرد، باز باید متوجه باشید که دارید امتحان می‌شوید، زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا»^۹ خدا مدافع مومنان است پس اگر کسی بخواهد پشت سر شما حرف بزند و آبروی شما را ببرد نمی‌تواند، منتها عمل او، زمینه‌ی امتحان شدن شما را فراهم می‌کند. حال اگر کسی تصمیم بگیرد از طریق جادوگر بخت شما را ببندد، مثل همان کسی است که تصمیم می‌گیرد پشت سر شما حرف بزند، به ظاهر می‌تواند، همان طور که او به ظاهر این طرف و آن طرف می‌رود و پشت سر شما به این و آن بد می‌گوید. شما هم ممکن است با سادگی تمام بگویید؛ وای! آبرویم رفت، ولی اگر بینیم دنیا و آبرو و عزت در دست خداست، با بدگویی‌های او توسل شما به خدا زیادتر می‌شود، زیرا «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ

«^{۱۰} عزت از خدا و رسول او و مؤمنین است ولی این نکته را منافقین نمی فهمند. رژیم شاه چقدر تلاش کرد تا در جریان ۱۵ خرداد سال ۴۲ حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» را بی آبرو کند، دروغ برای ایشان ساختند که از «جمال عبدالناصر» رئیس جمهور مصر پول گرفته تا در ایران اغتشاش کند، آیا این کارها نتیجه داد یا این که حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» آبرومندترین فرد دنیا شدند؟ بله می شود یک جادوگری به کمک جنی ها یک شیطنتی بکند اما شما با توکل به خدا تمام نقشه های جادوگر و جن را هیچ می گیرید، و بدون هیچ عکس العملی به زندگی دینی خود ادامه می دهید، و در آن صورت آن ها هیچ غلطی نمی توانند بکنند. ما چوب بی توکل بودنمان را می خوریم.

اگر کسی به ناحق پشت سر شما با تهمت هایی که زد، بی آبرویی راه انداخت به طوری که در شهر هر کسی شما را ببیند بگوید عجب؛ این بوده که این کارها را کرده! حال شما دو کار می توانید بکنید، یکی این که بگویید من دیگر در این شهر نمی توانم زندگی کنم، آبرویم رفت، بلند می شوی می روی یک شهر دیگر، این در حالی است که این ذهنیت به دنبال شما است که در شهر خودم آبرویم رفته، همیشه این سیاهی دنبالتان هست. اما یک وقت می گویی خدایا خودت که بهتر می دانی، پس خودت مدافع من باش. شما هم در حد وسع و توان خود، از خود دفاع می کنی. یک سال نمی گذرد درست برعکس می شود، آبروی آن کسی که می خواسته آبروی شما را ببرد، از کف او می رود، و از آن مهم تر در این

جریان حضور خداوند را در زندگی خود احساس می‌کنی. ولی اگر بد امتحان داده بودی و نقش طرفی که می‌خواستی آبروی شما را ببرد، نقشی مؤثر می‌پنداشتی، شما از شهر خودت هم که می‌رفتی، باز نقش آن فرد برایت یک نقش مؤثر باقی می‌ماند و هرگز از آن طریق به خدا نمی‌رسیدی. اگر از شهر می‌رفتی خوب خودت را خورده بودی و نه چوب آن طرف را. این که به ما فرموده‌اند سوره‌های مُعَوِّذَتَین (فلق و ناس) را بخوانید برای پیدا کردن چنین بصیرتی است. می‌فرماید: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ»؛ بگو همواره به پروردگاری که سیاهی‌ها را می‌شکافد پناه می‌برم. «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ»؛ بگو به پروردگاری که کلیه امور انسان‌ها به دست اوست پناه می‌برم. با توجه به این آیات دیگر کسی نمی‌تواند در روان شما صاحب نقش و اثر باشد. وقتی می‌گویی «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ، مَلِكِ النَّاسِ، إِلَهِ النَّاسِ»؛ به پروردگار و حاکم و معبود انسان‌ها پناه می‌بری، پس دیگر هیچ‌کس در جان شما کاره‌ای نیست. درست است که عده‌ای «النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ»؛ هستند و در گره‌ها و تصمیم‌ها می‌دمنند، اما با پناه‌بردن به خداوند، هم کار آن‌ها را خنثی می‌کنی، هم بهره‌ی نزدیکی به خداوند نصیب تو می‌شود. درست است این طرف دارد در غیاب شما، شما را ضایع می‌کند ولی اگر با آرامش کامل و در حد توان خود از خود دفاع کنید و بقیه‌اش را به خدا بسپارید، درست امتحان داده‌اید و چند قدم جلو آمده‌اید و آن سختی برای شما پنجره‌ی ورود به عالم بهتری خواهد شد.

در روایت قدسی داریم که خداوند می‌فرماید:

«وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَمَجْدِي وَارْتِفَاعِي عَلَى عَرْشِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤْمِلٍ غَيْرِي بِالْيَأْسِ وَ لَأَكْسُوْنَهُ ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ لَأُنْحِيْنَهُ مِنْ قُرْبِي وَ لَأُبْعِدْنَهُ مِنْ فَضْلِي أَوْ يُؤْمَلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَ الشَّدَائِدُ بِيَدِي وَ يَرْجُو غَيْرِي وَ يَفْرَعُ بِالْفِكْرِ بَابَ غَيْرِي وَ بِيَدِي مَفَاتِيحُ الْأَبْوَابِ وَ هِيَ مُغْلَقَةٌ وَ بَابِي مَفْتُوحٌ لِمَنْ دَعَانِي فَمَنْ ذَا الَّذِي أَمَلَنِي لِنَوَائِبِهِ فَقَطَعْتُهُ دُونَهَا وَ مَنْ ذَا الَّذِي رَجَانِي لِعَظِيمَةِ فَقَطَعْتُ رَجَاءَهُ مِنِّي جَعَلْتُ أَمَالَ عِبَادِي عِنْدِي مَحْفُوظَةً فَلَمْ يَرْضُوا بِحَفْظِي وَ مَلَأْتُ سَمَاوَاتِي مِمَّنْ لَأَيْمَلُ مِنْ تَسْبِيحِي وَ أَمْرَتُهُمْ أَنْ لَأَيُغْلِقُوا الْأَبْوَابَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبَادِي فَلَمْ يَقْبَلُوا بِقَوْلِي أَلَمْ يَعْلَمُوا [أَنْ] مَنْ طَرَقَتْهُ نَائِبَةٌ مِنْ نَوَائِبِي أَنَّهُ لَأَيْمَلِكُ كَشَفَهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِي - فَمَا لِي أَرَاهُ لَاهِيًا عَنِّي أَعْطَيْتُهُ بِجُودِي مَا لَمْ يَسْأَلْنِي ثُمَّ انْتَزَعْتُهُ عَنْهُ فَلَمْ يَسْأَلْنِي رَدَّهُ وَ سَأَلَ غَيْرِي أَوْ فِيرَانِي أَوَّلًا بِالْعَطَاءِ قَبْلَ الْمَسْأَلَةِ ثُمَّ أَسْأَلُ فَلَا أُجِيبُ سَائِلِي أَوْ بَخِيلٌ أَنَا فَيُخَلِّئُنِي عَبْدِي أَوْ لَيْسَ الْجُودُ وَ الْكِرْمُ لِي أَوْ لَيْسَ الْعَفْوُ وَ الرَّحْمَةُ بِيَدِي أَوْ لَيْسَ أَنَا مَحَلُّ الْأَمَالِ فَمَنْ يَقْطَعُهَا دُونِي أَوْ فَلَا يَخْشَى الْمُؤْمِلُونَ أَنْ يُؤْمَلُوا غَيْرِي فَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَاوَاتِي وَ أَهْلَ أَرْضِي أَمَلُوا جَمِيعًا ثُمَّ أَعْطَيْتُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مِثْلَ مَا أَمَلَ الْجَمِيعُ مَا انْتَقَصَ مِنْ مُلْكِي مِثْلَ غُضُو ذَرَّةٍ وَ كَيْفَ يَنْقُصُ مُلْكُ أَنَا قِيَمُهُ

فَيَا بُؤْسًا لِلْقَانِطِينَ مِنْ رَحْمَتِي وَيَا بُؤْسًا لِمَنْ عَصَانِي وَ لَمْ
يُرَاقِبْنِي».^{۱۱}

به عزت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید بندد، به نومیدی بدل می‌کنم. و به او نزد مردم جامه خواری می‌پوشانم، و او را از تقرب خود می‌رانم و از فضلم دور می‌کنم. آیا او در گرفتاری‌ها به غیر من آرزو می‌بندد، در صورتی که گرفتاری‌ها به دست من است؟ و به غیر من امیدوار می‌شود و در فکر خود در خانه‌ی جز مرا می‌کوبد؟ با آن‌که کلیدهای همه درهای بسته نزد من است و در خانه‌ی من برای کسی که مرا بخواند باز است.

کیست که در گرفتاری‌هایش به من امید بسته و من امیدش را قطع کرده باشم؟ کیست که در کارهای بزرگش به من امیدوار گشته و من امیدش را از خود بریده باشم؟ من آرزوهای بندگانم را نزد خود محفوظ داشته و آن‌ها به حفظ و نگهداری من راضی نگشتند، و آسمان‌هایم را از کسانی که از تسییح‌خسته نشوند (فرشتگان) پر کردم و به آن‌ها دستور دادم که درهای میان من و بندگانم را نبندند. ولی آن‌ها به قول من اعتماد نکردند، مگر آن بنده نمی‌داند که چون حادثه‌ای از حوادث من او را بکوبد، کسی جز به اذن من آن را از او برندارد، پس چرا از من روی گردان ست؟ من با جُود و بخشش خود آنچه را از من نخواست به او می‌دهم سپس آن را از او می‌گیرم، و او برگشتش را از من نمی‌خواهد و از غیر من می‌خواهد؟ او در باره من

۱۱ - الکافی، ج ۲، ص ۶۷، باب التفویض إلى الله و التوکل علیه.

فکر می‌کند که ابتدا و پیش از خواستن او عطا می‌کنم، ولی چون از من بخواهد به سائل خود جواب نمی‌گویم؟ مگر من بخلم که بنده‌ام مرا بخیل می‌داند؟ مگر هر جُود و کرمی از من نیست؟ مگر عفو و رحمت دست من نیست؟

مگر من محل آرزوها نیستم؟ پس چه کسی می‌تواند آرزوها را پیش از رسیدن به من قطع کند؟ آیا آن‌ها که به غیر من امید دارند نمی‌ترسند؟ اگر همه‌ی اهل آسمان‌ها و زمین به من امید بندند، و به هریک از آن‌ها به اندازه‌ی امیدواری همه دهم، به قدر عضو مورچه‌ای از ملکم کاسته نشود، چگونه کاسته شود از ملکی که من سرپرست او هستم؟ پس بدا به حال آن‌ها که از رحمتم نومیدند، و بدا به حال آن‌ها که نافرمانیم کنند و از من پروا نکنند.

وقتی امام خمینی «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را به نجف تبعید کردند، عوامل رژیم شاه شایع کردند که ایشان یک آخوند سیاسی بی‌سوادی است که چون نمی‌توانسته است درس بدهد شلوغ کرده است. آن‌ها امید داشتند با این شایعات هیچ کس پای درس حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» نرود، ولی زمانی نگذشت که ایشان از جمله‌ی آبرودارترین شخصیت‌های حوزه‌ی علمیه‌ی نجف شدند، چون با امیدواری به لطف خدا، فقط وظیفه‌ی خود را انجام دادند. باید متوجه بود در هر حادثه‌ای می‌خواهند ما را امتحان کنند، اگر توانستیم بگوییم؛ خدایا هر طور تو راضی هستی ما راضی خواهیم بود. منور به مقام رضا می‌شویم. خدایا! هر طور بخواهی ما هم همان‌طور را می‌خواهیم، می‌خواهی ما تنها باشیم، ما هم تنهائی را می‌خواهیم، می‌خواهی بی‌نام و نشان زندگی کنیم و بمیریم، ما هم همین را

می‌خواهیم، این رویکرد به مسائل، شخصیتی از شما می‌سازد هزار برابر بالاتر از آن که بخواهید آرزوهای دنیایی‌تان برآورده شود و برای تحقق آن آرزوها به فال‌گیر و رمال پناه ببرید و او هم به شما بگوید بخت‌تان را بسته‌اند باید پول بدهید تا باز کنم و از این طریق خود را در مقابل پروردگارتان روسیاه کنید.

جایگاه دعانویس

سؤال: آیا کار دعانویس هم مثل کار جادوگر و رمال است؟

جواب: خیر؛ ما در سیره ائمه معصومین علیهم‌السلام داریم که دعایی را می‌نوشتند و در عین این که می‌خواندند، نزد خود می‌گذاشتند، حتی از امام رضا علیه‌السلام داریم که دعایی را در یقه خود گذاشته بودند، که به حرز امام رضا علیه‌السلام مشهور است. مرحوم شیخ عباس قمی رحمه‌الله‌علیه در حاشیه‌ی مفاتیح‌الجنان حرزهایی را که ائمه علیهم‌السلام استفاده می‌کردند آورده است. پس اگر خود شما یا کس دیگری دعایی را بنویسد و به امید دفع فتنه نزد خود نگه دارید، کار درستی است، منتها باید دقت بفرمائید که طرفی که برای شما دعا می‌نویسد، واقعاً از متون مورد اعتماد، استفاده کند نه این که چیزهایی را به نام دعا از خودش در آورده باشد. نگه‌داری قرآن در نزد خود یک نوع وسیله‌ی دفع فتنه است و یک نوع حرز به حساب می‌آید. بر همین اساس قدیمی‌ها قرآن‌های بسیار کوچک را در محفظه‌ای که آب به آن نرسد قرار می‌دادند و در گردن کودکان می‌کردند. دعا و قرآن؛ هم خواندنش خوب است و هم نزد آدم باشد خوب است ولی این

خط کشیدن‌ها که به نام دعا می‌دهند چیز مطمئنی نیست. عزیزانی که اذیت می‌شوند یا فکرشان مشغول موضوعات ناراحت کننده است، از حرز حضرت زهرا علیها السلام یا حرز امیرالمومنین علیه السلام و یا حرز امام رضا علیه السلام و امثال آنها استفاده کنند.

سؤال: با توجه به این که فرمودید طبق آیه‌ی قرآن «وَمَا هُمْ بِضَّارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ»؛^{۱۲} هیچ جادوگر و رمالی نمی‌تواند کسی را اذیت کند مگر این که خدا براساس مصلحت خویش بخواهد او را تنبیه کند، پس چیزهایی مثل انگشتر فیروزه و «انْ یَکَاد» در دفع موانع چه نقشی دارد؟

جواب: درست است که کسی نمی‌تواند کسی را اذیت کند یا به کسی نفع برساند ولی حال اگر خدا فرموده برای دفع خطر مثلاً این انگشتر را در دست کنید به جهت آن است که استفاده از این‌ها استفاده از یک قاعده‌ای است که در نظام عالم جاری است، مثل این که از طریق خوردن آب رفع تشنگی می‌کنید. درست است که کسی نمی‌تواند شما را اذیت کند ولی اگر می‌خواهید تشنگی را رفع کنید باید از آب استفاده نمایید. البته استفاده از انگشترهای مقدس و یا ادعیه موجب آماده‌شدن شرایط بهتر است و اگر بقیه‌ی شرایط موجود نباشد آنها به خودی خود نتیجه‌ی مطلوب را نمی‌دهد.

سؤال: عریضه‌نویسی چه نقشی دارد؟

جواب: عریضه نویسی یک سنت پسندیده‌ای است، شما وظیفه دارید به هر شکلی در محضر وجود مقدس معصومین علیهم‌السلام عرض حال کنید و از آن‌ها کمک بگیرید. حال گاهی عرض حالتان را می‌نویسید و داخل آب می‌اندازید تا تمرکز شما نسبت به حاجاتتان بیشتر شود، آن روزها چون مردم سواد نداشتند عریضه‌نویس‌ها عرض حال آن‌ها را برایشان می‌نوشتند. همین که می‌نوشت؛ «ای وجود مقدس امام زمان علیه‌السلام من از شما چنین خواهشی دارم»، عملاً توجه قلبی او به آن حضرت محقق می‌شد و از انوار آن حضرت بهره‌مند می‌گشت و اگر مصلحت او بود که گشایشی برایش حاصل شود، حاصل می‌شد. البته فراموش نفرمائید ما با داشتن دعاهای جلیل‌القدری مثل دعای کمیل و یا دعای ابوحمزه ثمالی یا مناجات شعبانیه و امثال آن، می‌توانیم به نور ائمه علیهم‌السلام بهترین تقاضاها را از خداوند داشته باشیم و از آن طریق به زیباترین شکل ارتباط خود را با معصومین علیهم‌السلام حفظ کنیم. دعاهایی به این خوبی داریم که می‌توانیم به کمک آن‌ها راه صدساله را یک‌شبه طی کنیم. در روایت قدسی داریم؛ «به جای این که بنده‌ی من از من چیزی بخواهد، با نیایش با من بیش از آن چیزی که او بخواهد به او می‌دهم». آری به ما گفته‌اند نمک غذایان را هم از خدا بخواهید، تا تمام ابعاد روحی ما متوجه خدا باشد، اما در روایت فوق می‌فرماید به جای این که بگویید خدایا نمک غذایمان را بده، بگویید یا حی یا قیوم، «آیه‌الکرسی» و «قل هو الله احد» بخوانید تا از همه‌ی فتنه‌ها آزاد شوید. با توجه به توحید صمدی آیا دیگر جایی برای غیر می‌ماند که در زندگی ما بخواهد منشأ اثر باشد؟ به همین جهت به ما فرموده‌اند برای دفع

سِحْر و چشم‌زخم، آیه‌الکرسی بخوانید و آن را نوشته در نزد خود و در خانه خود قرار دهید، تا با نور توحید، نقش و تأثیر هر غیر از صحنه‌ی جان و زندگی شما دفع شود، شرط آن توجه به توحیدی است که در آیه‌الکرسی مطرح است. وقتی در آیه‌الکرسی می‌گویید: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»^{۱۳} قلب شما تصدیق می‌کند که جز او معبودی نیست و او حی و قیوم است و تمام حیات و قیام هر کس از اوست. در چنین حالتی تمام توجه جان انسان متوجه خدا می‌شود، و مسلّم در این حالت از نور پروردگار بهره‌مند می‌گردد. از آیه‌الکرسی نباید غافل شد. از پیامبر ﷺ می‌پرسند بهترین آیه‌ای که بر شما نازل شد کدام آیه است؟ می‌فرمایند: آیه‌الکرسی و نیز فرمودند: هر چیزی قله‌ای دارد قله‌ی قرآن آیه‌الکرسی است. یا می‌فرمایند: آیه‌الکرسی بزرگ‌ترین آیه‌ی قرآن است، چون در آیه‌الکرسی قلب انسان متذکر می‌شود که خداوند همه‌کاره است، در آن آیه متوجه می‌شوید اگر هم خداوند به چیزی قدرت شفاعتی داده، «بإذن الله» بوده یعنی اگر هم کسی کاری می‌تواند بکند در قبضه خداوند است. این نوع نگاه باید در قلبتان باشد تا با چنین نوری همه فتنه‌ها دفع شود.

رؤیت بصری جنیان

سؤال: آیا رؤیت بصری جنیان ممکن است؟

جواب: ما اگر تصمیم بگیریم و برنامه ریزی کنیم جَنّیان را ببینیم کار بدی می کنیم اثرش هم منفی است، روحمان خراب می شود اما اگر که جَنّیان خودشان بخواهند خود را نشان دهند، آن اشکال ندارد. آیت الله حسینی تهرانی در کتاب «نگرشی بر مقاله قبض و بسط تئوریک شریعت» نقل می کنند که علامه طباطبایی «رحمه الله علیه» فرمودند در تهران که بودم آقا سید نورالدین - آقازاده کوچک ایشان - آمد و گفت آقای بحرینی که توان احضار جنّ را دارد در تهران است، آیا می خواهید او را نزد شما بیاورم؟ آقا می فرمایند: اشکال ندارد - دقت بفرمایید؛ علامه طباطبایی دنبال این کارها نمی روند - بالاخره بحرینی آمد، گفت یک چادر بیاورید و دورش را بگیرید، ما دور چادور را گرفتیم، حدود دو وجب از زمین فاصله داشت، در این حال جَنّیان را حاضر کرد و صدای غلغله و همهمه شدیدی زیر چادر برخاست و یک موج بسیار شدیدی چادر را تکان می داد و می لرزند به طوری که نزدیک بود چادر از دست ما خارج شود، بعد گفت زیر چادر را نگاه کنید دیدیم آدمک هایی به قامت دو وجب زیر چادر بودند، تکان می خوردند و رفت و آمد داشتند. من با کمال فراست متوجه بودم که این صحنه چشم بندی و صحنه سازی نباشد، دیدم نه، صد در صد وقوع امر خارجی است.^{۱۴} پس این که سؤال فرمودید آیا جَنّیان را می توان با رؤیت بصری دید، ظاهراً ممکن است، ولی حساب کنید آن طرف که توانسته جَنّیان را حاضر کند عمرش را ضایع کرده است تا جَنّیان را ببیند و

۱۴ - علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی، «نگرشی بر مقاله ی بسط و قبض تئوریک

نشان دهد. ولی یک وقت است پیامبر ﷺ و یا یکی از اولیاء الهی علیهم السلام بر اساس قدرتی که خدا به آنها می دهد می تواند بر جنیان تسلط یابد و آنها را تسخیر کند، آن موضوعش جداست و تسخیری که حضرت سلیمان علیه السلام داشتند از این نوع اخیر است.

سؤال: اگر رتبهی جنیان - جنی های مؤمن - از انسان پایین تر است چگونه ابلیس توانست در ردیف فرشتگان قرار گیرد؟

جواب: رتبهی ملائکه از رتبهی آدم به عنوان خلیفه الله پایین تر است. زیرا ملائکه مقام محدودی دارند و حامل یک اسم یا چند اسم از اسماء الهی می باشند، به تعبیر قرآن سخن ملائکه عبارت است از این که: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^{۱۵} ما را مقام و مرتبه ای نیست، مگر مقام و مرتبه ای محدود. و یا می گویند «وَتَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ»^{۱۶} پروردگارا! ما به حمد تو تسبیح تو را می کنیم و تو را تقدیس می نمایم. چنانچه ملاحظه می فرمایید ملائکه در حد تسبیح و تحمید و تقدیس، خدا را نشان می دهند. اما در مورد آدم فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و خداوند به آدم همه ی اسماء را آموخت. پس مقام آدم مقام تعلیم کل اسماء است. و لذا وقتی به ملائکه فرمود از آن اسماء خبر دهید اظهار ناتوانی کردند. قرآن می فرماید: «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^{۱۷} سپس به

۱۵ - سوره صافات، آیه ۱۶۴.

۱۶ - سوره بقره، آیه ۳۰.

۱۷ - سوره بقره، آیات ۳۲ و ۳۱.

فرشتگان فرمود اگر راست می‌گویید که شایستگی خلیفه‌اللهی بودن دارید، از این اسماء به من خبر دهید. گفتند منزهی تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای هیچ علمی نیست، تویی دانای حکیم. ملائکه اعلام می‌کنند که توان تعلیم و ارائه همه اسماء را ندارند. پس با توجه به آیات فوق موجودی می‌تواند با عبادات خود در حد ملائکه بالا برود ولی جامع کمالات الهی نباشد، از این جهت ابلیس توانست در حد ملائکه قرار گیرد، بدون آن که حامل جامعیت اسماء الهی باشد. ولی خلیفه‌الله که صورت بالفعل آن امام معصوم می‌باشد مقام جامعیت اسماء را دارا است.^{۱۸}

سؤال: اگر مورد آزار جنیان واقع بشویم چه باید بکنیم؟

جواب: همین‌طور که عرض شد؛ آزار جنیان فرقی با این که کسی پشت سر شما دروغ بیافد نمی‌کند. در آن‌جا شما در حد خود از خودتان دفاع می‌کنید و باقی آن را هم به خدا واگذار می‌نمایید که خدا مدافع بزرگی است. مشکل اینجا است که فکر می‌کنیم جنیان آزادند هر کاری خواستند بر علیه ما بکنند و ما در مقابل آن‌ها دست‌بسته هستیم. چنین خبری نیست، ما چوب تصورات خود را می‌خوریم، حال اگر خدا بخواهد این چوب را به شما بزند ممکن است از طریق ساحر و جن بزند، ما باید بگوییم خدایا ما را ببخش، عملاً از طریق اصلاح خود و پناه‌بردن به خدا مشکل برطرف می‌شود.

در کتاب «سفینه‌الصادقین» آمده است؛

۱۸ - برای بررسی این موضوع می‌توانید به کتاب «هدف حیات زمینی آدم» از همین

«جناب آیت الله شیخ مرتضی طالقانی - استاد مرحوم علامه محمد تقی جعفری - می فرماید تصمیم گرفتم در مسجد سهله چله بگیرم، و چون دیدم وقت ندارم برای خود غذای گوشتی تهیه کنم بنا را بر آن گذاشتم که غذای حیوانی نخورم. چند روز گذشت؛ در حالی که در حجره تنها بودم متوجه شدم یک نفر کنارم نشسته است، کمی جا خوردم! گفت آقای شیخ مرتضی ترس، چون شما تصمیم گرفتید حیوانی نخورید ما جنیان می توانیم به شما نزدیک شویم. من از اجنه هستم، آمده ام خدمت شما کارهایتان را انجام دهم، و با هم رفیق می شوند. اتفاقاً یکی از خانواده های نجف، از اعراب بادیه نشین خدمت حاج آقا شیخ مرتضی آمد و گفت؛ مدتی است به داخل خانه ی ما سنگ پرتاب می کنند، هر چه نگاه می کنیم هیچ کسی نیست، فقط سنگ می زنند، اگر می شود کاری بکنید. آقای شیخ مرتضی از جنّی که با او رفیق شده بودند می خواهند که بگو سنگ به خانه این بنده خدا نزنید، آن ها هم به دستور آقا دیگر سنگ نمی زنند، گویا عصبانیت آن ها از آن شخص باقی بوده و به همین جهت بعد از رحلت آقا، دوباره سنگ می زدند».

این قضیه را عرض کردم تا متوجه باشیم علت آزار بعضی از جنیان خود ما هستیم. ما متأسفانه از سر بی کاری فضولی های بی خود می کنیم و در اثر این تجسس ها پای جنیان را در زندگی خود باز می نمایم. همین طور که فضولی می کنیم بینیم همسایه امشب چه غذایی می خورد، نقشه ها می کشیم تا از کار مردم سر در بیاوریم، و موجب ناراحتی همسایه می شویم. اخیراً شنیدم خانمی که از شوهرش طلاق گرفته و نزد مادرش

زندگی می‌کرد، فهمید شوهرش برای این که ببیند این‌ها چه می‌کنند با هزار صدمه یک خانه‌ای کنار خانه آن‌ها کرایه کرده بعد با دوربین از کانال کولر آن‌ها را زیر نظر گرفته، حالا کارش لو رفته و با شکایت آن خانم فعلاً آقا زندان است، آخر مگر بیکاری، تو که همسرت را طلاق دادی دیگر به تو چه مربوط است که آن‌ها چکار می‌کنند. در همین راستاست که انرژی زیادی خرج می‌کنیم تا جواب فضولی‌هایمان را بدهیم، خیالات ما تحریک می‌گردد و زمینه‌ی تعقیب جنیان در ما فراهم می‌شود و آن‌ها هم عکس‌العمل نشان می‌دهند.

جنّی‌ها از نظر حوزه زندگی اصلاً در حوزه‌ی زندگی ما قرار ندارند، در ساحت و مرتبه‌ی دیگری در این عالم زندگی می‌کنند. و هیچ ربطی هم به ما ندارند اما اگر ما وارد زندگی آن‌ها شدیم و با انواع حيله خواستیم آن‌ها را تسخیر کنیم و یا از کار آن‌ها سر در بیاوریم، ماجرا شروع می‌شود. جلسه‌ی قبل عرض کردم چقدر باید تلاش کرد تا یک جنّ سرگردان را تسخیر کنیم و اراده‌های خود را به او تحمیل نماییم، بالأخره او هم در سر فرصت انتقامش را می‌گیرد. ما اگر با صرف انرژی زیاد جنّی‌ها را وارد حوزه خودمان بکنیم بالأخره بین ما و آن‌ها تصادم پیش می‌آید و نمونه تصادم‌ها آن سنگ‌پراندن و امثال آن است. همان‌طور که ما به شیطان میدان می‌دهیم که وارد روح و روان ما بشود و عنان زندگی ما را در دست گیرد، هر چقدر ما به او میدان بدهیم جلو می‌آید تا آنجایی که به تعبیر امیرالمومنین علیه السلام اول بی‌آبرویت می‌کند، بعد هلاکت می‌نماید. الحمدلله شما با زیارت امام معصوم و یا با ماه محرم و رمضان، مانع نفوذ

همه‌جانبه‌ی شیطان می‌شوید و گرنه بیچاره می‌شدید. امثال آیت‌الله شیخ مرتضی طالقانی که به جنیان میدان نمی‌دهند نه تنها مورد آزار آن‌ها قرار نمی‌گیرند، بلکه به آن‌ها دستور هم می‌دهند. با آقایی مصاحبه کرده بودند که می‌گفت جنیان می‌آیند فرزندم را می‌برند و او را در بعضی شهرها گردش می‌دهند و می‌آورند، از این قضیه خوشحال هم به نظر می‌رسید، در حالی که اگر درست باشد معلوم نیست کار به کجا می‌کشد. اشکال اساسی آن است که ما وارد حوزه‌ی زندگی آن‌ها شویم و یا اجازه دهیم که آن‌ها وارد زندگی ما شوند.

سؤال: آیا با هر انسانی یک جنّ به نام همزاد متولد می‌شود؟

جواب: نه؛ چنین چیزی درست نیست، آنقدر حرف بی‌پایه‌ای است که اصلاً احتیاجی نیست درباره اش بحث کنیم، کسی که چنین ادعایی کرده باید دلیل بیاورد چگونه به این مطلب رسیده است. آری خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»؛^{۱۹} هر کس از یاد خدا روی برگرداند برای او شیطانی که او را همراهی کند قرار می‌دهیم. که این ربطی به همزاد ندارد، بلکه همراهی شیطان است با کسی که از یاد خدا روی برگردانده.

سؤال: افرادی هستند که نسبت به نظام اسلامی و یا مسائل مسلمین بی‌تفاوت‌اند و از طرفی کرامت‌هایی نیز دارند، آیا به کرامت‌های این‌گونه می‌توان اطمینان کرد؟

جواب: دقت کنید که کرامت به خودی خود نباید ارزش به حساب آید، حتی امکان دارد شیطان شما را اهل کرامت کند و ذهن شما را به همین کرامت‌ها مشغول کند و در نتیجه از کریم باز دارد، شما هم مغرور شوید به این که اگر راه من غلط بود نباید به چنین کراماتی دست می‌یافتم. آن چه در اسلام اصل است «بندگی خدا» است، هدف هیچ‌یک از اولیاء الهی در انجام بندگی، کرامت نمی‌باشد، حالا اگر خداوند در امری خاص مصلحت دید و کرامتی از طریق آن‌ها به سایر مخلوقات نشان داد بحث دیگری است، ولی کرامت، به خودی خود در اسلام، کمال اسلامی به حساب نمی‌آید. به همین جهت ائمه علیهم‌السلام در اقل کرامت هستند. مقام اولیاء؛ بندگی است، کرامت مخصوص خدا است، من باید بنده باشم و او باید ربّ کریم باشد. محی‌الدین بن عربی می‌گوید از استادم پرسیدم که چرا شاگردهای شما بیشتر از شما کرامت دارند؟ گفت من می‌خواهم بنده باشم آن‌ها می‌خواهند رب باشند. حقیقت من بندگی است، و نه نمایش قدرت، حقیقت رب قدرت و اظهار کرامت است، هر چه من در حقیقت خود بمانم، به مقصد نزدیک‌ترم. این جاست که یادتان باشد اگر مثلاً امام هادی علیه‌السلام آنجا به شیری که روی پرده بود می‌گویند فلانی را بخور، به جهت آن است که مقام امامت آن حضرت در خطر است و طرف می‌خواهد مقام امامت حضرت را زیر سؤال ببرد.

در مورد جایگاه کرامتی که از اهل کرامت صادر می‌شود با آنچه اهل توحید دارند و سعی به نفی خود دارند به فصل آخر کتاب «جایگاه و معنی واسطه فیض» رجوع فرمایید در آنجا در یک پاورقی طولانی از صفحه‌ی

۲۹۹ به بعد، فرق کرامت و توحید بحث شده و این که اهل کرامت عموماً نفس خود را تقویت می‌کنند، ولی امامان معصوم علیهم‌السلام خودشان را هیچ می‌کنند تا خدا در قلبشان جلوه کند. اهل کرامت با ریاضت‌های مخصوص نفس ناطقه را تقویت می‌کنند، و چون نفس انسان مجرد است اگر از بدن آزاد شد نگاه می‌کند می‌بیند چهارصد کیلومتری چه خبر است، این به جهت قدرت نفس است. اما امام معصوم علیهم‌السلام از حق خبر می‌گیرد و لذا باید بین اهل کرامت و اهل توحید تفکیک قائل شد. اهل توحید صحنه‌های بزرگ تاریخ توحیدی را شکل می‌دهند هم‌اکنون یک بسیجی ناب در برزخ از اهل کرامت خیلی جلوتر است. حضرت امام خمینی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه و علامه طباطبائی رحمة‌الله‌علیه و آیت الله بهجت حفظه‌الله اهل توحیداند، هر چند اگر خداوند مصلحت بداند کرامت‌هایی نیز از طریق آن‌ها اظهار می‌شود. شنیده‌اید فلان مرد خدا که خیلی هم به مردم کمک می‌کرد مثلاً یک انجیر می‌داده طرف می‌خورده خوب می‌شده است، در برزخ گفته به جهت توجه به کرامت‌ها عقب افتادم.

در مورد جنیان شیعه که در خدمت امامان علیهم‌السلام بوده‌اند به طرح چند روایت بسنده می‌کنیم؛

از سعد اسکاف هست که نزد ابی‌جعفر امام باقر علیه‌السلام رفتم و اجازه شرفیابی خواستم، مواجه شدم با کاروان‌هایی از شتر که در پشت در صف کشیده بودند و با صداهایی بلند نیز مواجه شدم، در آن هنگام قومی عمامه بر سر از دیر بیرون شدند مانند هندوها. گفتم: من نزد امام علیه‌السلام رفتم و گفتم: یا بن رسول‌الله! امروز دیر اجازه فرمودید و من مردمی را دیدم بیرون

شدند عمامه بر سر و ناشناس، فرمود: ای سعد می‌دانی این‌ها چه کسانی بودند؟ گفتم: نه. فرمودند: «هم کیشان تواز طایفه‌ی جن بودند، می‌آیند مسائل حلال و حرام و احکام دین خود را از ما می‌پرسند.»^{۲۰}

از عمار سجستانی است که گفت: من جهت شرفیابی نزد امام ششم علیه السلام نیاز به إذن گرفتن نداشتم، در منی یک شبانه روز در چادر او نشستم، و اجازه دادند به جوانانی مانند مردان هندی که به حضورشان برسند. عیسی شلقان بیرون آمد و ما از او اجازه‌ی شرفیابی در محضر امام را خواستیم، به من اجازه دادند. می‌گوید: به من فرمودند: ای اباعاصم از چه موقع آمدی؟ گفتم: پیش از آن‌ها که نزد تو آمدند و ندیدم بیرون روند، فرمودند: آن‌ها قومی از جنیان بودند، مسائل خود را پرسیدند و رفتند.^{۲۱}

سدیر صیرفی گوید: امام پنجم علیه السلام حوائجی در مدینه داشتند به من سفارش فرمودند. در این میان که در دره روحاء بر شترم سوار بودم ناگاه

۲۰ - عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام أُرِيدُ الْإِذْنَ عَلَيْهِ فَإِذَا رِجَالٌ إِيَّلَ عَلَى الْبَابِ مَضُوفَةٌ وَإِذَا الْأَصْوَاتُ قَدَارُ تَفَعَّتْ ثُمَّ خَرَجَ قَوْمٌ مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَائِمِ يُشْبِهُونَ الرُّطَّ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَبْطَأَ إِذْنُكَ عَلَى الْيَوْمِ وَرَأَيْتُ قَوْمًا خَرَجُوا عَلَى مُعْتَمِنِينَ بِالْعَمَائِمِ فَأَنْكَرْتُهُمْ فَقَالَ أَوْ تَدْرِي مَنْ أَوْلَيْكَ يَا سَعْدُ قَالَ: قُلْتُ: نَأْ قَالَ فَقَالَ أَوْلَيْكَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ يَا تَوْتًا فَيَسْأَلُونَكَ عَنْ حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ وَمَعَالِمِ دِينِهِمْ (الكافي، ج ۱، ص ۳۹۵).

۲۱ - عَنْ عَمَّارِ السَّجِسْتَانِيِّ قَالَ كُنْتُ نَأْ أَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ يَعْني أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَجِئْتُ ذَاتَ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٌ فَجَلَسْتُ فِي فُسْطَاطِهِ بِمَعِي قَالَ فَاسْتَوْدُنَ لِشَبَابِ كَأَنَّهُمْ رِجَالُ الرُّطَّ فَخَرَجَ عَيْسَى شَلْقَانُ فَذَكَرْنَا لَهُ فَأَذِنَ لِي قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عَاصِمٍ مَتَى جِئْتُ قَبْلَ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ دَخَلُوا عَلَيْكَ وَمَا رَأَيْتُهُمْ خَرَجُوا قَالَ أَوْلَيْكَ قَوْمٌ مِنَ الْجِنِّ فَسَأَلُوا عَنْ مَسْأَلِهِمْ ثُمَّ ذَهَبُوا (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص

دیدم یک آدمی جامه‌اش را به خود می‌پیچید، گوید برای او ایستادم و پنداشتم تشنه است و قمقمه را به او دادم، گفت: نیازی بدان ندارم و نامه‌ای که گِلِ مَهرش تر بود به من داد، نگاه کردم مُهر امام علیه السلام را داشت. گفتم چه وقت حضورِ نامه‌نویس بودی؟ گفت: هم اکنون. و دیدم در نامه کارهایی است که به من فرموده، نگاه برگرداندم و کسی را ندیدم. گوید: امام علیه السلام آمد و دیدارش کردم و گفتمش قربانت؛ مردی نامه‌ای با گِلِ تَر برایم آورد. فرمودند: کار شتابانه‌ای که داشته باشیم یکی از آن جنیان را به دنبالش می‌فرستیم.^{۲۲}

به سندی از سعد اسکاف که از ابی جعفر علیه السلام با یاران خود اجازه‌ی شرفیابی خواستیم و ناگاه هشت تن که گویا از یک پدر و مادرند و جامه‌ی زرابی و قباهای طاقی و عمامه‌های زرد دارند، وارد شدند و زود بیرون آمدند. به من فرمودند: ای سعد! آن‌ها را دیدی؟ گفتم: آری قربانت؛ اینان چه کسانی بودند؟ فرمودند؛ برادران جنی شما، آمده بودند از

۲۲ - عَنْ سَدِيرِ الصَّرِيفِيِّ قَالَ أَوْصَانِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِحَوَائِجِ لَهُ بِالْمَدِينَةِ فَبَيْنَا أَنَا فِي فَجِّ الرُّوحَاءِ عَلَى رَاحِلَتِي إِذَا إِنْسَانٌ يَلْوِي بِتَوْبِهِ قَالَ فَقُمْتُ لَهُ وَظَنَنْتُ أَنَّهُ عَطْشَانٌ فَنَاقَلْتُهُ الْإِدَاوَةَ فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي بِهَا وَنَاوَلَنِي كِتَابًا طِينُهُ رَطْبٌ فَفَنظَرْتُ إِلَى الْخَاتَمِ فَإِذَا خَاتَمُ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ مَتَى عَهْدُكَ بِصَاحِبِ الْكِتَابِ قَالَ السَّاعَةَ قَالَ فَإِذَا فِيهِ أَشْيَاءُ يَأْمُرُنِي بِهَا قَالَ ثُمَّ التَفْتُ فَإِذَا لَيْسَ عِنْدِي أَحَدٌ قَالَ فَقَدِمَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَلَقِيْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ رَجُلٌ أَتَانِي بِكِتَابٍ وَ طِينُهُ رَطْبٌ فَقَالَ إِذَا عَجَلْنَا أَمْرًا أُرْسَلَتْ بَعْضُهُمْ بِعُنَى الْجِنِّ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى إِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أُغْطِينَا أَعْوَانًا مِنَ الْجِنِّ إِذَا عَجَلْنَا بِنَا الْحَاجَةَ بَعَثْنَاهُمْ فِيهَا (بحار الأنوار، ج ۶۰، ص ۱۰۲).

حلال و حرام خود پرسش کنند، چنانچه شما پرسید در باره‌ی آن‌ها. گفتم: قربانت برای شما نمایان شوند؟ فرمودند: آری^{۲۳}

جابر ابن عبدالله انصاری می‌گوید که سه روز راه از مدینه از خدمت امام صادق علیه السلام دور شده بودم که یک مرتبه دیدم آدم بلند قدی با چهره‌ای زرد رنگ، نامه‌ای از امام صادق علیه السلام به دستم داد. نگاه کردم دیدم هنوز جای مُهر نامه مرطوب است، که به من دستور داده‌اند. از ماجرا پرسیدم گفت: همین حالا حضرت این نامه را به من دادند. گفتم: تو چطوری این همه راه را طی کردی؟ گفت من از جنیان هستم.^{۲۴}

سؤال: در فیلم سفر به ماوراء جادوگر ساکن کشور غنا برای مدتی در میان زمین و هوا می‌ایستاد، این کار چگونه انجام می‌شود؟

جواب: اگر در آن فیلم دقت می‌کردید آن آقا از صبح تا عصر آمد کنار رود خانه و همین‌طور بر رودخانه و آب آن متمرکز شد. بعد دور خود آتش روشن کرد و در وسط حلقه‌ای از آتش قرار گرفت و آرام آرام

۲۳ - عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِ قَالَ: طَلَبْتُ الْإِذْنَ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ □ مَعَ أَصْحَابِ لَنَا لِنَدْخُلَ عَلَيْهِ فَإِذَا نَمَانِيَةٌ نَفَرَ كَأَنَّهُمْ مِنْ آبٍ وَأُمٌّ عَلَيْهِمْ نِيَابٌ زُرَابِيٌّ وَأَقْبِيَّةٌ طَائِفِيَّةٌ وَعَمَانِيَةٌ صُفْرٌ دَخَلُوا فَمَا احْتَبَسُوا حَتَّى خَرَجُوا فَقَالَ لِي يَا سَعْدُ رَأَيْتَهُمْ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ إِخْوَانُكُمْ مِنَ الْجِنِّ أَتَوْنَا يَسْتَفْتُونَا فِي حَلَالِهِمْ وَحَرَامِهِمْ كَمَا تَأْتُونَا وَتَسْتَفْتُونَا فِي حَلَالِكُمْ وَحَرَامِكُمْ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَيَظْهَرُونَ لَكُمْ قَالَ نَعَمْ (همان، ص ۱۰۳).

۲۴ - عزیزان عنایت داشته باشند؛ فرق است بین این که پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ائمه علیهم السلام بخوانند با جنیان حشر و نشر داشته باشند، با این که جنیان بیایند در خدمت امام. آری؛ هیچ وقت نه تنها پیامبر و امام صلی الله علیه و آله طالب چنین ارتباطی نمی‌باشند، ولی این که جنیان بیایند خدمت آن‌ها و از آن‌ها استفاده کنند و یا به آن‌ها خدمت کنند، آن اشکال ندارد و موجب سقوط روح آن‌ها در حد مرتبه‌ی وجودی جنیان نخواهد شد.

از سطح زمین بالا رفت. علتش آن است که آب برای خود مدبری دارد که در اصطلاح فلسفه به آن عقول عَرَضِیَه می‌گویند. هر چیزی مدبر مخصوص به خود را دارد که در حکم نَفْس برای آن موجود است، همان‌طور که گیاه توسط نفس نباتی تدبیر می‌شود، یک بلور در معدن نیز توسط مدبر خود تدبیر می‌شود و به آن صورت منظمی که شما می‌بینید در می‌آید. آب هم مدبر دارد و نحوه‌ی حضور آب در عالم را تدبیر می‌کند، مدبر آب؛ وقتی آب حرارت ببیند آن را بالا می‌برد. جادوگر غنائی در اثر تمرکز طولانی با مدبر آب ارتباط برقرار کرد و یک نحوه اتحاد با آن در خود پدید آورد، در آن حالت، همان‌طور که آتش آب را بالا می‌برد، او را نیز بالا برد. کار جالبی است ولی بسیار پوچ است، چون بالأخره پس از مدتی پایین افتاد. در حالی که اگر همین تمرکز را به نور شریعت نسبت به پروردگار خود پیدا کرده بود، چه برکاتی که نصیب او نمی‌شد. چیزی که شما در مناجات شعبانیه از خدا می‌خواهید که «إِلَهِی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ»؛ خدایا نهایت جدایی از غیر و اتصال به خودت را به من عطا کن، خیلی فرق می‌کند با امثال کارهایی که آن جادوگر کرد.

سؤال: آیا افرادی که در سطح بالای سیر و سلوک هستند می‌توانند اسرار درون انسان را بخوانند؟

جواب: نه؛ نمی‌توانند، اسرار انسان‌ها پیش خداست بعضی اسرار انسان را ملائکه هم نمی‌توانند بخوانند، فقط پیش خود خدا است.

بله اگر خدا مصلحت دید که مرا هدایت کند به اندازه‌ای که برای هدایت من موثر است بعضی از آن اسرار را در اختیار انسان‌های الهی قرار می‌دهد، آن هم فقط برای این است که مرا هدایت کنند.

جایگاه خواب و رؤیا

سؤال: روی هم‌رفته جایگاه خواب و رؤیا در عالم کجاست؟ چقدر باید به آن اعتماد کرد؟ چگونه است بعضی افرادی که رعایت مسائل شرعی را آن‌طور که باید نمی‌کنند، خواب‌های خوبی، مثل خواب امامان را می‌بینند؟

جواب: اگر بخواهیم به طور کامل به این سؤال جواب دهیم احتیاج به چندین جلسه دارد و لذا به طور مختصر عرض می‌کنم. اگر مستحضر باشید در مباحث شرح کتاب «ده نکته از معرفت نفس» جایگاه رؤیا و رؤیای صادقه روشن شد و گفتیم نفس انسان چون مجرد از ماده است و فوق زمان و مکان می‌باشد همین که انسان به خواب رفت و نفس او از کنترل حواس ظاهری اش آزاد گشت می‌تواند به گذشته و آینده نظر کند و واقعیاتی را که بعداً تحقق می‌یابد ملاحظه کند.

در قرآن از خواب‌هایی نام برده است که از رابطه‌ای بین آنچه شخص در خواب با آن روبه‌رو می‌شود و بین عالم خارج حکایت دارد. مثل خواب حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت به ذبح فرزندشان،^{۲۵} و یا رؤیای حضرت یوسف علیه السلام که در خواب دیدند خورشید و ماه و یازده ستاره بر ایشان

سجده می‌کنند،^{۲۶} و یا رؤیای دو رفیق هم‌زندانی حضرت یوسف علیه السلام، و یا رؤیای پادشاه مصر، و یا رؤیای رسول خدا صلی الله علیه و آله در رابطه با فتح مکه؛^{۲۷} که تمامی این رؤیایا چنانچه مستحضرید رابطه‌ای با عالم خارج داشتند و صرف خیالات افراد نبود.

با توجه به این که می‌توان در رؤیا یا خواب با موضوعاتی روبه‌رو شد که بعداً واقع می‌شود، باید دانست:

۱- رؤیای امری است ادراکی، به طوری که نمی‌توان نقش و تأثیر قوه‌ی خیال را در آن انکار کرد، این قوه دائماً مشغول کار است و در خواب و بیداری در ذهن انسان صورت می‌سازد.

۲- اکثر رؤیایا تحت تأثیر تخیلات نفسانی است و آن تخیلات شدیداً تحت عوامل خارجی مثل گرما و سرما و یا عواملی مثل بیماری و پُربودن معده می‌باشد. همچنان که صفات اخلاقی مثل «عداوت» و «عجب» و «تکبر» و «حرص» و «طمع» در خیالات او و بالتبع در خواب انسان تأثیر می‌گذارند. پس در حقیقت نفس در رؤیا همان تأثیرات را در خودش حکایت می‌کند به همین جهت باید متوجه بود؛ اولاً: اکثر رؤیایا تحت تأثیر تخیلات نفسانی است و حقیقت دیگری جز احوالات نفس ندارند. ثانیاً: هر رؤیایی به حقیقت متصل نیست، هرچند هر رؤیایی تعبیری دارد که تعبیر آن یا مربوط به عوامل طبیعی و یا مربوط به عوامل اخلاقی است.

۲۶ - سوره یوسف، آیه ۴.

۲۷ - سوره فتح، آیه ۲۷.

۳- با این همه چون نفسِ ناطقه‌ی انسان مجرد و فوق مکان و زمان است، رؤیاهایی هم هست که نفس با حوادث خارجی و حقایق عالم وجود ارتباط می‌یابد که به آن رؤیاها از یک جهت رؤیاهای صادق و از جهت دیگر رؤیاهای رحمانی گفته می‌شود. تفاوت رؤیای صادق با رؤیاهای رحمانی در آن است که در رؤیای رحمانی انسان با معنایی از سنن الهی روبه‌رو می‌شود و سپس در بیداری مصداق آن معانی را می‌یابد. ولی در رؤیای صادق ابتدا انسان با علت حادثه روبه‌رو می‌شود و سپس در بیداری با آن حادثه روبه‌رو می‌شود، که می‌توان هر دو را تحت عنوان رؤیاهای حق نام برد.

رؤیاها، یا خواب‌های حق

مبنای رؤیاهای حق عبارت از این است که نفس ناطقه انسان به عنوان موجودی که فوق زمان و مکان است، با سبب غیبی حادثه‌ای که بعداً در ظرف مکان و زمان خاص محقق می‌شود، ارتباط پیدا می‌کند. ابتدا نفس به علت مجردبودنش، در خواب، با وجود برزخی یا عقلی حادثه ارتباط برقرار می‌کند و بعداً آن حادثه، در عالم ماده حادث می‌شود، و روشن می‌شود که آن رؤیا صادق بوده است.

البته نفس انسان پاره‌ای از حقایق آن عالم را در حد استعداد خود دریافت می‌کند. حال اگر نفس انسان، کامل باشد و گرفتار وهمیات و آرزوها نباشد، حقایق عالم غیب را آن‌طور که هست به طور کلیت و

نورانیت در خواب پیش روی خود حاضر می‌بیند.^{۲۸} ولی اگر نفس، کامل نبود آن حقایق را به نحو حکایت خیالی و در صورت‌های جزیی که با آن‌ها مأنوس است می‌یابد. مثل این که وقتی با معنی «عظمت» در آن عالم روبه‌رو می‌شود، در خیالش صورت «کوه» ایجاد می‌شود، و یا معنی «مکر» در خیالش صورت «روباه» به‌خود می‌گیرد، چون عظمت را به کوه، و مکر را به روباه می‌شناسد. یا معنی «افتخار» را به صورت «تاج» و «علم» را به صورت «نور» و «جهل» را به صورت «ظلمت» می‌بیند. و یا چون رابطه‌ای بین اذان صبح در ماه رمضان با شروع روزه هست، با دیدن معنی «مؤذن بودن» در آن عالم، صورت «مهر کردن دهان» مردم در ذهن، برای خود می‌سازد. البته این موضوع؛ رقایق و ظرایفی مخصوص به خود دارد، به‌طوری که گاهی از یک معنا که در خواب می‌یابد صورت عکس آن را در خود می‌سازد. مثل این که در بیداری گاهی با شنیدن لغت ثروت به معنی فقر فقرا منتقل می‌شود.

پس گاهی خواب «صریح و بدون تصرف» است و لذا انسان همانی را که در خواب دیده در بیداری مشاهده می‌کند، و گاهی متمثل معنایی است که نفس انسان با آن معنا روبه‌رو شده و در خیال خود آن را به صورتی که با آن مأنوس بوده در می‌آورد، و یا در عینی که با معنایی

۲۸ - جامع الأخبار، فی کتاب التَّعبیرِ عَنِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «أَنَّ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ صَحِيحَةٌ لِأَنَّ نَفْسَهُ طَيِّبَةٌ وَ يَقِينَةٌ صَحِيحٌ... وَ قَالَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ انْقَطَعَ الْوَحْيُ وَ بَقِيَ الْمُبَشِّرَاتُ أَلَا وَ هِيَ نَوْمُ الصَّالِحِينَ وَ الصَّالِحَاتِ» در جامع الاخبار: در کتاب تعبیر خواب از ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هست که خواب مؤمن درست است چون دلش پاک است و یقینش ثابت ... و فرمودند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: وحی منقطع شد و مژده بخشی‌ها بجا باشند هلا که آن خوابهای مردان خوب و زنان خوبست (بحار الأنوار، ج ۵۸، ص: ۱۷۶).

روبه‌رو می‌شود، در ذهن خود به چیزی منتقل می‌شود که مناسب است با آن معنا و یا ضد آن معنا، و گاهی در عین روبه‌رو شدن با یک معنای حقیقی، آنچه‌آن معانی با تصورات شخص مخلوط می‌شود که اصلاً نمی‌توان فهمید از کدام‌یک از معانی مأنوس شخص خواب‌بیننده تأثیر گرفته، که در این حالت به این رؤیاها «اضغاث احلام» یا رؤیاهای پراکنده گویند.

در رؤیاهایی که نفس ناطقه با اصل موضوع روبه‌رو می‌شود و در آن حال به صورت مناسب آن معنا منتقل می‌شود، در واقع انسان به اصل موضوعات آگاه می‌شود، به طوری که اگر ملاحظه کرد در حال جمع کردن کثافت است، در واقع صورت به دست آوردن مال زیاد دنیا را به او نشان می‌دهند، در عین آگاهی دادن به او که مال دنیا سرگین و کثافت است. و یا وقتی روبه‌رو می‌شود با این که بدنش ورم کرده است، با صورت به دست آوردن مال زیاد روبه‌رو شده است، در عین آگاهی دادن به او که بدان! مال زیاد چرک و آلودگی است. همچنان که اگر در خواب دید در زندان است، در واقع با صورت شهرت‌یابی‌اش روبه‌رو شده، در عین آگاهی دادن به او که این شهرت زندان است. همچنان که اگر دید در زنجیر است، با صورت خوشی و خوش‌گذرانی‌دنیایی‌اش روبه‌رو شده، در عین آگاهی دادن به او که آن گناه و گرفتاری، زنجیر است.

در هر صورت با همه‌ی این احوال‌ها نمی‌توان به رؤیا اعتماد کرد، چون در حال خواب؛ صورت خیالیه نفس آن قدر جَولان دارد که با میل خود صورت‌ها را تغییر می‌دهد و از جایگاه خود خارج می‌کند.

از قول پیامبر ﷺ هست که حضرت فرمودند: «لَا يَحْزَنُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَرَفَعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا فَإِنَّهُ إِذَا رَسَخَ فِي الْعِلْمِ رُفِعَتْ عَنْهُ الرُّؤْيَا»^{۲۹} اگر رؤیا از کسی برداشته شد نباید نگران باشد، زیرا وقتی کسی راسخ در علم شود، رؤیا از او برداشته می‌شود. چون انسانی که در علم راسخ شود توجه نفس او به مرتبه‌ای بالاتر از مرتبه‌ی خیال است، در حالی که جایگاه رؤیا در خیال و ذهن می‌باشد.

این که دستور داده‌اند انسان دائم در حال طهارت باشد و نیز با وضو بخوابد، به سبب آن است که این طهارت موجب طهارت باطن و ذهن می‌شود و در نتیجه از خواب‌ها و رؤیاهای باطل آزاد خواهد شد.

مرحوم محدث نوری در جلد ۴ کتاب «دارالسلام» می‌فرماید: اگر انسان نسبت به خوراکش مواظب داشته باشد و دقت کند که چه چیز بخورد و چه مقدار بخورد، روح او قدرت سیر در اکناف آسمان‌ها را می‌یابد و گرنه برعکس، پرخوری موجب جولان شیطان در قلب و خیالش در خواب و بیداری می‌شود.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الرُّؤْيَا ثَلَاثٌ: مِنْهَا أَهْوِيلُ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ بِهَا ابْنُ آدَمَ، وَمِنْهَا مَا يَهُمُّ بِهِ الرَّجُلُ فِي يَقْظَتِهِ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ، وَمِنْهَا جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَارْبَعِينَ جُزْءً مِنَ النَّبُوءَةِ» خواب؛ سه‌گونه است: یکی القائاتی که شیطان می‌کند تا فرزندان آدم را بترساند و نگران کند، و یکی هم آنچه را در بیداری مورد توجه قرار داده در خوابش آن را می‌بیند - با تغییراتی از

طریق صورت خیالیه- و یکی هم خواب‌هایی است که جزیی است از چهل و شش جزء نبوت.^{۳۰}

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در مورد رؤیا فکر کن که چگونه خداوند در مورد آن‌ها تدبیر کرده و راست و دروغ آن را به هم در آمیخته، اگر همه رؤیاها راست بود، مردم همه پیامبر بودند، و اگر همه دروغ بود، در رؤیا فایده‌ای نبود.

از امام محمد باقر علیه السلام داریم که: «إِنَّ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تُرْفُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ عَلَى رَأْسِ صَاحِبِهَا حَتَّى يُعْبَرَّهَا لِنَفْسِهِ أَوْ يُعْبَرَّهَا لَهُ مِثْلَهُ فَإِذَا عَبَّرَتْ لَزِمَتْ الْأَرْضَ فَلَا تَقْضُوا رُؤْيَاكُمْ إِلَّا عَلَى مَنْ يَعْقِلُ»^{۳۱} رؤیای مؤمن بین زمین و آسمان در گردش است تا آن‌که خودش آن را برای خود تعبیر کند، یا دیگری برای او تعبیر نماید، پس آنگاه که تعبیر کرد به زمین می‌آید و قطعی می‌شود، خوابتان را جز به کسی خردمند است نگوئید. در همین رابطه به ما دستور داده‌اند اولاً: خواب خود را به هر کس نگوئید تا تعبیر کند. ثانیاً: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر آن خواب ناخوشایند بود وضو بگیرد و نماز بخواند و بداند آن از شیطان است و از شر آن به خدا پناه برد و از آن با کسی سخن نگوید.^{۳۲}

۳۰- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: از نبوت - با رحلت آن حضرت - چیزی باقی نمانده مگر مبشرات. پرسیدند؛ مبشرات چیست؟ فرمودند: «الرؤیا الصالحه»؛ رؤیای صالح. (بهاء الدین خرمشاهی، مسعود انصاری، پیام پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۴۵۹).

۳۱ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص: ۱۷۴، کافی، ج ۸، ص ۳۳۶.

۳۲ - بهاء الدین خرمشاهی، مسعود انصاری، پیام پیامبر صلی الله علیه و آله، ص ۴۵۵.

نقش عقاید در رؤیا

عنایت داشته باشید که در بسیاری موارد ما در خواب حادثه را به صورتی می‌بینیم و در بیداری به صورت دیگر ظاهر می‌شود که احتیاج به تعبیر دارد. مثلاً طرف خواب می‌بیند در قبرستان قدم می‌زند، وقتی معبر خواب او را تعبیر می‌کند به او گوشزد می‌کند تو با رفقای جاهل و کافر رفت و آمد داری. چون در خواب با صورت حقیقی رفقای که از حیات واقعی که همان ایمان است محرومند، روبه‌رو می‌شود. زیرا انسان دارای مراتب مختلف است، یک مرتبه از وجود او مرتبه‌ی جسم مادی و حسّ اوست، یک مرتبه‌ی او مرتبه‌ی خیال یا وجود مثالی او می‌باشد، که در آن خواب از منظر مرتبه‌ی وجود مثالی‌اش با آن رفقا روبه‌رو شده و آن‌ها را قبرستان دیده، چون ما در هر عالمی در مرتبه‌ی خاصی از مراتب وجودی خود هستیم.

آنچه در موضوع فهم معنی رؤیا و چگونگی آن‌ها مفید است رابطه‌ی بین عقاید انسان است با رؤیاهای او. عقاید و افکار هر کس با چگونگی رؤیاهای او هماهنگی دارد.

اگر عقاید و افکار صاحب رؤیا در باب دین، عقاید و افکار حق باشد، رؤیای او در این باب جز در موارد استثنایی، حق و منطبق با حق خواهد بود، و اگر عقاید او در باب دین، باطل و برخلاف حق باشد، رؤیای او هم جز در موارد استثنایی، باطل و برخلاف حق خواهد بود، و چنانچه عقاید و افکار او در دین از حق و باطل آمیخته باشد، رؤیای او نیز در این باب از حق و باطل آمیخته خواهد بود.

آن کس که عقایدش حق است، رؤیاهای او حکایت‌های صحیحی می‌باشند، و لذا اگر در خواب دید نایبنا شده، به‌واقع در ساحت برزخی خود نایبنا است و از دیدن درست حقایق ناتوان شده و خود او را به خودش نشان می‌دهند که بدانند یا در موضوعی فعلاً گمراه است و یا بعداً به گمراهی خواهد افتاد. و از این طریق او را هشدار می‌دهند تا هدایت شود.^{۳۳} در همین رابطه رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَصْدَقَكُمْ رُؤْيَا أصدقكم حديثاً»^{۳۴} آن کسی از شما خواب‌هایش راست‌تر است که راست‌گوترین شما است.

آن کس که عقاید و افکار او در باب دین، عقاید باطلی است، معمولاً آنچه در باب رؤیا در خصوص خود و دیگران می‌بیند حکایت‌های ناصحیح و بر خلاف حق است، چون در بیداری هم حقیقت موضوعات را غلط می‌دید، و لذا در آن ساحت هم با باطن حقیقی موضوعات روبه‌رو نمی‌شود.

آن کس که عقاید و افکار او در باب دین حق و باطل به‌هم آمیخته باشد، معمولاً آنچه در باب رؤیا در خصوص خود و دیگران می‌بیند، حق و باطل به‌هم آمیخته خواهد بود.

کسانی که از دسته‌ی دوم هستند و عرض شد که در باب دین، عقاید باطلی دارند، همان‌طور که در مورد زندگی دنیایی و دستورات و وعده‌های دین عقایدشان باطل است، رؤیاهای آن‌ها نیز باطل است. این‌ها

۳۳ - برای توضیح بیشتر به کتاب «پنج رساله» از آیت‌الله شجاعی، ص ۲۴۵ رجوع فرمایید.

۳۴ - بهاء الدین خرمشاهی - مسعود انصاری، پیام پیامبر، متن عربی، ص ۴۵۶.

به راحتی گناه می‌کنند و به جای توبه از گناه، می‌گویند خدا ارحم الراحمین است، همین قضاوتِ باطل را در موضوعات دیگر دین نیز دارند و دامن زدن به هوس‌های خود را با توجیه شرعی ادامه می‌دهند. این افراد در رؤیاهای خود مطابق همین افکار غلط بر خلاف قرآن و بیانات معصومین علیهم‌السلام خواب می‌بینند. این‌ها همان‌طور که در حال بیداری با خوش‌بینی‌های کاذب زندگی می‌کنند، با رؤیاهایی از همین سنخ روبه‌رو می‌شوند. به عبارتی خواب‌های خوش و صورت‌های مختلفی را می‌بینند که حکایت می‌کند مضمول عفو و مغفرت الهی قرار گرفته‌اند و حضرات معصومین علیهم‌السلام به آن‌ها توجه نموده‌اند.^{۳۵}

حال حساب کنید این رؤیاهای خوب و خواب‌های خوش، وقتی با قضاوت‌ها و سخن‌های باطلی که عرض شد جمع شود، چه غوغایی در بین بی‌خبران از اهل ایمان به پا می‌کند و چه خسروانی به همراه دارد، حداقل آن این است که دیگر برای اهل ایمان و آن‌هایی که سعی می‌کنند از طریق عقاید صحیح و آداب شرعی دینداری کنند، رجحانی قائل نیستند.

افراد فوق همان‌طور که در دنیا انسان‌های بی‌قید به دستورات شرعی را بد نمی‌دانستند، پس از فوت آن‌ها نیز آن‌ها را در خواب در وضع خوب می‌بینند، غافل از این که این رؤیاهای مصنوع ذهن خود آنان است.

۳۵ - عنایت داشته باشید این که در روایت داریم هر کس خواب امام معصوم علیه‌السلام را دید

رؤیای او صادق است؛ چون شیطان نمی‌تواند به صورت امام یا پیامبر علیه‌السلام ظاهر شود، در صورتی است که انسان قبلاً صورت امام را دیده باشد، و گرنه همان‌طور که در بیداری شیطان‌ها از طریق مسیلمه‌ی کذاب‌ها ادعای پیامبری کردند و مدعی شدند پیامبرِ خدایند، در خواب هم شیطان به صورت پیامبر و امام ظاهر می‌شود و مدعی می‌شود پیامبر و امام است.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ، رُؤْيَا بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَ رُؤْيَا مِمَّا يُحَدِّثُ بِهِ الرَّجُلُ نَفْسَهُ، وَ رُؤْيَا مِنْ تَحْزِينِ الشَّيْطَانِ. فَإِذَا رَأَى أَحَدُكُمْ مَا يَكْرَهُ فَلَا يُحَدِّثْ بِهِ وَ لِيَقُمْ وَ لِيُصَلِّ»^{۳۶} خواب سه نوع است: رؤیایی که مژده‌ای است از طرف خدا، و رؤیایی که کسی با خودش سخن می‌گوید، و رؤیایی غم‌آور که از شیطان است، و چون یکی از شما خواب ناراحت‌کننده دید به کسی نگوید، برخیزد و نماز گزارد. و نیز از آن حضرت داریم که «الرُّؤْيَا ثَلَاثَةٌ، بُشْرَى مِنَ اللَّهِ، وَ تَحْزِينٌ مِنَ الشَّيْطَانِ. وَ الَّذِي يُحَدِّثُ بِهِ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ فَيَرَاهُ فِي مَنَامِهِ»^{۳۷} خواب سه گونه است، مژده‌ای از طرف خدا، رؤیایی که ایجاد حزن است از طرف شیطان، و رؤیایی که حدیث با نفس است.

در دو روایت فوق حضرت ﷺ یکی از اقسام رؤیا را عبارت از این می‌دانند که انسان چیزی را که در بیداری در باطن خود به خود می‌گوید و در درون او هست، همان را به هنگام خواب در رؤیا می‌بیند.

آنچه در آخر لازم است عزیزان عنایت فرمایند؛ موضوع به دنبال خواب‌رفتن است، به این معنی که بخواهید خواب ببینید، همین امر موجب می‌شود که برای خود، خواب‌دیدن بسازید و خلاصه کار شما این می‌شود که دائم خواب ببینید و بخواهید آن را دنبال کنید. به ما فرموده‌اند به خواب خود اعتماد نکنید تا دنبال خواب‌دیدن نباشیم.

۳۶ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۸۱.

۳۷ - بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۹۱.

حسن بن عبدالله قبل از این که شیعه‌ی امام کاظم علیه السلام شود، خواب‌های حسنه و خوب می‌دید و دیگران نیز برای وی خواب‌های خوبی می‌دیدند، ولی وقتی شیعه شد این رؤیاها به کلی از وی قطع شد، شبانگاهی که به خواب رفته بود در عالم خواب حضرت صادق علیه السلام را در رؤیا دید و از پریدن خواب‌ها به وی شکایت کرد.^{۳۸} حضرت به او گفتند «لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا رَسَخَ فِي الْإِيمَانِ رُفِعَ عَنْهُ الرَّؤْيَا...»؛^{۳۹} غمگین مباش! زیرا که مؤمن چون در ایمانش راسخ گردد، دیگر خواب نمی‌بیند. چون انسان از طریق ایمان، متوجه وجود حقایق می‌شود و این در حالی است که جنبه‌ی وجودی حقایق فوق صورت است تا آن صورت در خیال او جلوه کند و او در خواب با صورت خیالی موضوعات روبه‌رو شود.

تغییر اسم؟!

سؤال: اخیراً دیده می‌شود که عده‌ای برای رفع مشکل افراد و یا جهت شفا از بیماری توصیه می‌کنند آن‌ها اسم خود را تغییر دهند تا آن جا که به افراد می‌گویند اسمی مثل محمد و یا فاطمه را تغییر دهند و مثلاً پوریا یا

۳۸ - با توجه به پاورقی چند صفحه قبل توجه داشته باشید فرمایید که حسن بن عبدالله قبلاً در بیداری حضرت صادق علیه السلام را دیده است و به همین جهت به خواب خود اعتماد نمود. زیرا وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «لَا يَتَمَثَلُ الشَّيْطَانُ بِي» شیطان به شکل من متمثل نمی‌شود، این حکم در مورد ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز صادق است.

۳۹ - بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۵۳ - آیت الله حسینی طهرانی، امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص

صدف بگذارند. جالب است که بعضاً با تغییر اسم مشکل شان رفع شده و

یا بیماری آنها بهبود یافته، موضوع این کار چیست؟

جواب: به ما توصیه شده است که نام نیک بر فرزندانمان بگذارید.

رسول اکرم ﷺ می فرماید: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَالِدِهِ ثَلَاثَةٌ، يُحَسِّنُ اسْمَهُ، وَ

يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَةَ، وَيُزَوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ»^{۴۰} از حقوقی که فرزند بر پدر خود دارد سه

چیز است: اسم نیکو برای او انتخاب کند، نوشتن به وی بیاموزد، وقتی بالغ

شد وسائل تزویجش را فراهم نماید. حتی رسول خدا ﷺ می فرماید: «مَنْ

وُلِدَ لَهُ أَرْبَعَةٌ أَوْلَادٍ وَ لَمْ يُسَمِّ أَحَدَهُمْ بِاسْمِي فَقَدْ جَفَانِي»^{۴۱}؛ اگر کسی چهار

فرزند دارد و نام یکی را محمد نگذارد به من جفا کرده است. و نیز

روایات از حضرت صادق علیه السلام خبر می دهد؛ «اسْتَحْسِنُوا أَسْمَاءَكُمْ فَإِنَّكُمْ

تُدْعَوْنَ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ قُمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ إِلَى نُورِكَ قُمْ يَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ لَأَ

نُورَ لَكَ»؛ نام های نیکو بگذارید زیرا روز قیامت به آن نام ها صدایشان

می زنند و می گویند: ای فلان پسر فلان! به سوی نورت برخیز! و ای فلان

پسر فلان! برخیز! ولی نوری نداری. اگر پدر و مادری نام نیک بر

فرزندشان نگذارند در قیامت فرزندشان از آنها شکایت می کند.

از سلیمان جعفری روایت شده که گفت از ابوالحسن علیه السلام شنیدم

می فرمود: «لَا يَدْخُلُ الْفَقْرُ بَيْنَنَا فِيهِ اسْمُ مُحَمَّدٍ أَوْ أَحْمَدَ أَوْ عَلِيٍّ أَوْ الْحَسَنِ أَوْ

۴۰ - شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی، مکارم الأخلاق، ص: ۲۲۰.

۴۱ - ابن فهد حلی، عده الداعی و نجاح الساعی، ص: ۸۷.

الْحُسَيْنِ أَوْ طَالِبٍ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ أَوْ فَاطِمَةَ مِنَ النَّسَاءِ»؛^{۴۲} فقر داخل خانه‌ای که در آن نام محمد و یا احمد و یا علی و یا حسن و یا حسین و یا جعفر و یا طالب و یا عبد الله و یا فاطمه باشد نمی‌شود. «إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا سَمِعَ مُنَادِيًا يُنَادِي يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الرَّصَاصُ»؛^{۴۳} از ابی جعفر عليه السلام نقل شده که فرمود: شیطان وقتی صدای کسی را که به اسم محمد و یا علی صدا می‌زند بشنود مانند سرب ذوب می‌شود.

اما این که عده‌ای با محاسبه‌های غیر قابل اعتماد می‌آیند بر اساس حروف أبجد عدد مربوط به اسمی را تعیین می‌کنند و سپس آن عدد را نسبت به امری دیگر مثل عددی مربوط به اسم همسر آن فرد، مقایسه می‌کنند و ادعا می‌نمایند این دو عدد همخوانی ندارد، پس باید اسم‌هایشان را عوض کنند تا همخوانی پیدا کنند؛ نه تنها حرف بی‌پایه و اساسی است، بلکه پشت کردن به عقل و دستور شریعت الهی است.

و این که چرا بعضاً با تغییر اسم، مشکلات فرد یا خانواده مرتفع می‌شود و یا بیماری طرف بهبود می‌یابد، پای شیطان در میان است. آری شیطان برای هلاکت انسان مشکلاتی را ایجاد می‌کند تا او را از خدا باز دارد و به غیر خدا متوسل شود و عملاً از دین الهی فاصله بگیرد و لذا در این راستا راه‌های موفقیت‌های ظاهری را برای او می‌گشاید ولی در زیر این موفقیت‌ها ایمان طرف را از او می‌گیرد و سپس همان موفقیت‌های ظاهری را نیز از آن فرد دریغ می‌کند.

۴۲ - عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۸۷

۴۳ - عده الداعی و نجاح الساعی، ص ۸۷

برای شیطان کار دشواری نیست که حتی عامل بهبودی شخصی از بیماری شود تا از آن طریق او را به هلاکت برساند. در حالی که خداوند سلامتی و بیماری و توسعه‌ی رزق و محدودبودن رزق را بستر امتحان بندگانش قرار داد تا انسان‌ها در شرایط مختلف بتوانند بندگی خدا را در جان خود نهادینه کنند. حال انسانی که از دین الهی فاصله گرفت به جای این که سختی‌ها و بیماری‌ها را بستر امتحان الهی بداند و در عین برنامه‌ریزی طبیعی جهت رفع آن‌ها، بندگی خود را محفوظ دارد، بی‌صبری از خود نشان می‌دهد و به وسایل غیر الهی متوسل می‌شود و خود را در دنیا و آخرت روسیاه می‌نماید. در حالی که قبلا در حدیث قدسی مطرح شد که خداوند می‌فرماید:

«به عزت و جلال و بزرگواری و رفعتم بر عرشم سوگند که آرزوی هر کس را که به غیر من امید بندد، به نومیدی قطع می‌کنم. و نزد مردم بر او جامه خواری می‌پوشانم، و او را از تقرب خود می‌رانم و از فضلم دور می‌کنم. آیا او در گرفتاری‌ها به غیر من آرزو می‌بندد، در صورتی که گرفتاری‌ها به دست من است؟ و به غیر من امیدوار می‌شود و در فکر خود در خانه‌ی جز مرا می‌کوبد با آن که کلیدهای همه‌ی درهای بسته نزد من است و در خانه من برای کسی که مرا بخواند باز است؟»

کیست که در گرفتاری‌هایش به من امید بسته و من امیدش را قطع کرده باشم؟ کیست که در کارهای بزرگش به من امیدوار گشته و من

امیدش را از خود بریده باشم؟...»^{۴۴} که متن کامل حدیث در صفحات قبل مطرح شد.

این روایت گرانقدر در عین این که در مسئله‌ی فوق ما را متذکر می‌نماید که در امورمان به غیر از خدا متوسل نشویم، به ما تذکر می‌دهد چگونه امیدبستن به ساحر و امثال آن‌ها ما را با ناکامی در امورمان روبه‌رو می‌کند.

خداوند إن شاء الله به من و شما توفیق دهد تا در کسب معارف و اخلاق و رعایت آداب دینی موفق شویم و سعی کنیم آن عقاید را قلبی نماییم تا منور به نور عالم معنا گردیم و مورد نظر رضایتمندانه‌ی پروردگاران قرار گیریم.

«وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

منابع

قرآن

نهج البلاغه

تفسير الميزان، علامه طباطبائي «رحمة الله عليه»

اسفار اربعه، ملاصدرا «رحمة الله عليه»

بحار الأنوار، محمد باقر مجلسي «رحمة الله عليه»

الكافي، ابي جعفر محمد بن يعقوب كليني «رحمة الله عليه»

تفسير تسنيم، آيت الله جوادي آملی

فصوص الحکم، محي الدين بن عربي

فتوحات المكيه، محي الدين بن عربي

انسان شناسی در اندیشه امام خميني «رحمة الله عليه»

مثنوی معنوی، مولانا محمد بلخي

جن و شيطان، علي رضا رجالي

«پنج رساله» از آيت الله محمد شجاعی

روح مجرد، آيت الله حسيني طهراني «رحمة الله عليه»

احياء علوم الدين، ابو حامد غزالي

کليات شمس تبریزی، مولانا جلال الدين محمد بلخي

ديوان حافظ، شمس الدين محمد شیرازی

مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، امام خميني «رحمة الله عليه»

تفسير انسان به انسان، آيت الله جوادي آملی

اسماء حُسنی، آيت الله محمد شجاعی

اسرار الصلاة، آیت الله جوادی آملی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

سلسله مباحث امام شناسی، آیت الله حسینی تهرانی

اسرار الصلاة، آیت الله جوادی آملی

نصوص الحکم بر فصوص الحکم، فارابی، آیت الله حسن زاده آملی

کشف المحجوب هجویری، علی بن عثمان الجلابی هجویری

هدف حیات زمینی آدم، اصغر طاهرزاده

جامع الأخبار، ص ۱۵۷

کتاب استعاذه، آیت الله دستغیب

معاد شناسی، آیت الله حسینی طهرانی

نگرشی بر مقاله‌ی بسط و قبض تثویبک شریعت، علامه سید

محمد حسین حسینی تهرانی

تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ابن شعبه حرّانی

پیام پیامبر ﷺ، بهاء الدین خرمشاهی، مسعود انصاری

امام شناسی، آیت الله حسینی طهرانی

مکارم الأخلاق، شیخ حسن فرزند شیخ طبرسی

عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلّی

مفاتیح الغیب، ملا صدرا

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- جوان و انتخاب بزرگ
- آشتی با خدا از طریق آشتی باخود راستین
- ده نکته از معرفت النفس
- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- معاد؛ بازگشت به جدی‌ترین زندگی
- ماه رجب، ماه یگانه شدن با خدا
- روزه، دریچه‌ای به عالم معنا
- صلوات بر پیامبر ﷺ؛ عامل قدسی شدن روح
- فرزندم این چنین باید بود (شرح نامهٔ ۳۱ نهج البلاغه) (جلد ۱ و ۲)
- مقام لیلة‌القدری فاطمه علیها السلام
- بصیرت فاطمه زهرا علیها السلام
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه السلام
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱ و ۲)
- مبانی معرفتی مهدویت
- جایگاه و معنی واسطه فیض
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- گزینش تکنولوژی از دریچه پیش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- فرهنگ مدرنیته و توهم
- جایگاه رزق انسان در هستی

- هدف حیات زمینی آدم
- زن، آن گونه که باید باشد
- آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شود
- عالم انسان دینی
- جایگاه جنّ، شیطان و جادوگر در عالم